

تاریخ سکوت می شکند

نادر

چگونه به پادشاهی رسید؟

سیدال یوسفزی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



کتابنامہ:

نام کتاب : نادر چگونہ بہ پادشاہی رسید؟
نویسنده : سیدال یوسفزی
سال چاپ : ۲۶/میزان/۱۳۷۸
نوبت چاپ : اول
صفحہ آرائی : مجیب اللہ

نصیر لیزر کمپوز، اتان ۱۷۴، گل حلی پلازہ
ارباب روڈ، پشاور۔ تیلفون: ۴۳۸۹۱
پست بکس: ۷۹۵

ناشر : مرکز نشراتی میوند، سیا کتابخانہ
دھکی نعلبندی، بازار قصہ خرائی، پشاور
تیلفون: ۲۵۶۵۵۲۰

E-mail: nlcc@pes.comsats.net.pk

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

یادداشت ناشر

حوادث سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ه.ش که ضمن آن تحولات حیرت انگیز و اسفناکی در سرزمین ما به وقوع پیوست، جمعی از صحفه کنار رفتند و جمعی به دوران رسیدند. و ای بسا سربهایی که درین بحبوحه به یاد فنا رفتند و داغی بر دل‌های بازمانده گان خود برجا ماندند.

هرچند تا حال درین مورد گفتنی‌های زیادی گفته شده، اما بازهم ناگفته‌ها و نکات مبهمی درینمورد هنوز که هنوز است -نظر به شرایط و محرم بودن قسمتی از اسناد آن دور- برجا مانده اند.

اینک بخشی ازین وثایق را که در شماره‌های ۱۲۵ الی ۱۷۶ روزنامه انیس در سال ۱۳۵۷ ه.ش به نشر رسیده بود بخاطر مستدل بودن متن و مستند بودن منابع و مآخذ آن به نشر می‌سپاریم.

ناگفته نباید گذاشت که نویسنده این متن ظاهراً «سیدال یوسفزی» بوده، اما از آنجایی که در مطبوعات آن زمان و سالهای مابعد نیز کسی به این نام در عرصه مطبوعات کشور ظاهر نگردید، ما نیز مانند دیگران حدس می‌زنیم که شاید این نام یک نام مستعار بوده باشد؛ زیرا در همان زمانی که این سلسله در انیس به نشر می‌رسید شایعاتی مبنی بر مستعار بودن این نام و اینکه گویا اصل نویسنده آن آقای سیدقاسم رشتیا -نویسنده افغانستان در قرن نژده- می‌باشند، موجود بوده، اما نمیتوان بر ادعا کلاً صحه گذاشت.

مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه

۲۶/میزان/۱۳۷۸

نادر چگونه به پادشاهی رسید؟

همه میدانیم که پادشاهی نادر يك امر اتفاقی و صرف نتیجه از صحنه برآمدن دیگر مدعیان سلطنت و غلبه او بر حبیب الله کلکانی نبوده است، بلکه مقدمات این کار سال ها پیش ازطرف دستگاه استعماری انگلیس فراهم شده بود و فقط پرورش دادن و پیش آوردن و به شهرت رساندن این نامزد منتخب شان بود که مدتی را دربرگرفت، و الا تاجاییکه از استاد محرمانه دولت برتانیه بر می آید، نادر حتی در زمان پادشاهی امیر حبیب الله ازطرف مقامات مسوول آن دولت در جمله کاندیده‌های سلطنت افغانستان در نظر بوده است. شك نیست که این انتخاب هم اتفاقی نبود، بلکه ریشه های آنرا باید در يك قرن پیشتر؛ از زمان سردار سلطان محمد خان طلایی جد اعلای این خاندان و ارتباط با انگلیس ها سراغ نمود و دوام این رابطه را توسط یحیی خان و ذکریا خان پسران او که عملاً در دوران جنگ دوم افغان و انگلیس جانب انگلیس ها را گرفته بودند، و سپس بوسیله فرزندان ایشان سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص امیر حبیب الله خان جستجو نمود و بالاخره مابعد آنرا در دوره باید تعقیب کرد که خود نادر و برادران و عموزادگانش همه در (دهره دون) زیر نظر مستقیم کارکنان حکومت استعماری هند برتانوی تحت تربیه بردند و هرکدام شان توسط استادان لایق در دبستان مشهور استعمار در رشته بخصوص کسب تخصص

مینمودند. تا زمانی که شرایط در داخل افغانستان برای بازگشت این خانواده و آغاز فعالیت های آنها مساعد گردید و این در سال اخیر پادشاهی امیر عبدالرحمن خان و زمانی بود که انگلیس ها از ختم زمامداری بلکه از پایان عمر آن پادشاه مطلق العنان که خود او را (امیر آهنین) لقب داده بودند، پیش از بیش اطمینان داشتند و میخواستند این گروه تازه وارد، از روز اول، جانشین او را بلارقیب احاطه نمایند، چنانچه بر طبق نقشه انگلیس این کار بسهولت صورت پذیر گردید، زیرا پادشاه جدید، دختر زیبای سردار محمد یوسف خان را طلبکار شد و راه برای داخل شدن تمام افراد خانواده در دستگاه دولت باز گردید و هر کدام در شق اختصاصی خود موقعیت خویش را در دربار اشغال نمودند، به ترتیب سن، سرداران کلان محمد آصف خان و محمد یوسف خان بحیث مصاحبان خاص، سردار سلیمان خان که در اردوی انگلیس در صنف سواره نظام داخل بود، شاغاسی نظامی، سردار فتح محمد خان زکریا به حیث امین العسس یا کوتوال، سردار محمد عزیز خان بحیث شاغاسی خارجه، سردار محمد نادر که در اردوی برتانیه در صنف توپچی شامل خدمت بود، بحیث غند مشر اردلی های حضور (یا گارد شاهی)، سردار محمد هاشم خان به حیث سر سرویس، سردار شاه ولی خان بحیث سرخان اسپور، سردار احمد شاه خان (آصفی) بحیث سرمنبر اسپور، سردار شاه محمود خان بحیث سر جماعه پروانه ها...

به این قسم این خانواده تقریباً تمام پست های مهم کشوری و لشکری را بخود تخصیص دادند و تا اخیر سلطنت امیر حبیب الله، قدم بقدم هر يك در ساحت خود در پیشرفت بودند چنانچه در سالهای اخیر، محمد سلیمان خان بحیث نایب الحکومه و سردار محمد هاشم خان به رتبه نایب سالار بحیث قوماندان نظامی هرات و سردار شیر احمد خان زکریا که او هم

در اردوی انگلیس سابقه خدمت داشت، بحیث شاغاسی نظامی مقرر شدند.

لیکن کسیکه از همه بیشتر مورد توجه قرار گرفت، نادر خان بود که به زودی به رتبه جنرالی و بعد به مقام سپهسالاری رسید و شورش منگل که از طرف خود انگلیس ها در سال ۱۹۱۳ م قارن آغاز جنگ اول جهانی برای تحت فشار قراردادن امیر و وادار ساختن او به مقاومت در برابر روش که الحاق افغانستان را به کمپ مخالف انگلیس پیشنهاد میکردند، قصداً روی کار آمده بود، به تدبیر (!) همین شخص از طریق مذاکره خاموش ساخته شد، تا شهرت کاذبی برای جلب اعتماد امیر و احراز موقعیت های بلندتر فراهم سازد.

از طرف دیگر در حالیکه حکومت افغانستان در شروع جنگ جهانی اعلان بیطرفی نموده بود، مصاحبان خاص که امیر بدون مشوره و نظریه آنها در هیچ کاری تنظیم نمی گرفت، مراقب بودند تا این بیطرفی در عمل به شکلی ادامه یابد که با منافع دولت برتانیه مطابقت داشته باشد. چنانچه وقتی در سال دوم جنگ هیأت مختلط ترك و جرمن به کابل رسید و امیر نسبت به فشار متزاید افکار عامه و خصوصاً موجودیت نماینده سلطان عثمانی در هیأت مذکور، برای پذیرایی آنها خود را ناگزیر دید بطوریکه در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر شده همین سرداران به حافظ سیف الله نماینده انگلیس اطمینان دادند که از آمدن این هیأت پریشان نباشند و آنرا صرف يك مانوره سیاسی برای ترضیه گروپ طرفداران جنگ تلقی نمایند. و نتیجه آن شد که هیأت ترك و جرمن که تحت ریاست «راجامهندرا پرتاب» سردسته آزادی خواهان هند و بعضویت «فون نیدرمایر» و «فون هنتگ» صاحب منصبان آلمانی و کاظم بیگ نماینده سلطان ترکیه به کابل آمده بودند، پس از شش ماه توقف

در کابل، دست خالی از افغانستان بازگشتند و سیاست بیطرفی افغانستان بقسمی که خاطر خواه انگلیس ها بود، تا ختم جنگ دوام کرد و تا یکسال دیگر هم از عملی شدن وعده های مبهمی که انگلیس ها در وقت جنگ در قسمت شناسایی استقلال افغانستان داده بودند، اثری به ظهور نرسید و خلق های افغانستان که در زمان جنگ علاوه از محرومیت های گوناگون که از بندش راه ها و کساد معادلات تجارتهی و نرسیدن مواد مورد ضرورت از خارج به آن مواجه بودند برای تقویه بنیه دفاعی مملکت نیز مالیات جدید و سنگین دیگری بر آنها تحمیل شده بود. حوصله شان بسر رسیده روشن فکران از ترس اینکه مبادا فرصت مناسبی را که در اثر درهم شکستن يك عده از قدرت های بزرگ استعماری وضع و نفاق ذات البینی قدرت های باقی مانده بشمول دول فاتح و وزش باد های مساعد و انقلابات کارگری و جنبش های آزادی خواهی در کشور های قرب و جوار افغانستان به رایگان از دست نرود، مجبور شدند دست به «ترور» بزنند که در نتیجه کشمکش که به میان آمد، در ظرف چند روز بصورت دراماتیک دسته محافظه کار و ارتجاع پسند مغلوب و گروه آزادی خواه و مترقی بقیادت امان الله خان زمام امور را به کف گرفت و برای بار اول انگلیس ها ابتکار عمل را در مناسبات خود با افغانستان از دست دادند و زمامدار جدید و همکاران او نه تنها از قبول وضع موجود و تجدید و تایید معاهدات سابق انکار ورزیدند، بلکه استقلال عام و تام افغانستان را مطالبه کردند و در مقابل تردد انگلیس ها که هنوز انتظار اقدامات طرفداران خود را داشتند، دست به اسلحه بردند و جنگ سوم افغان و انگلیس که در تاریخ افغانستان بنام جنگ استقلال مشهور است، به اراده بالقوه و بالفعل مردم افغانستان آغاز یافت و به اشتراک تمام طبقات و اقشار جامعه برای طرد نفوذ ننگین بیگانگان

از هر گوشه و کنار کشور داوطلبانه به مقصد جنگ آزادی بخش ملی با افزایش بیرق های جهاد و بلند کردن نعره های غزا از هر جانب دسته دسته بطرف سرحدات دشمن در حرکت افتادند و توأم با تبلیغات دامنه داری که در ماورای سرحد و داخل خاک هند بصورت مؤثری روی دست گرفته شد، دولت برتانیه را مجبور ساخت تا موقف سرسختانه خود را تغییر داده پیش از آنکه تمام سرحدات آزاد و علاقمندان مملکت درهند به پشتیبانی برادران افغان خود به قیام عمومی بپردازند، راه مذاکره و مصالحه را باز نماید و همانست که پس از يك ماه محاربه که در طی آن جوانان دلیر افغان با وجود عدم تناسب قوا و وسایل و تجهیزات در تمام محاذات حرب تلفات و صدمات سختی به قوای متجاوز دشمن وارد نمودند و خود هم قربانیان زیادی در میدانهای افتخار بحیث شهدای راه آزادی بیجا گذاشتند. استقلال عام و تام افغانستان بعد از چهل سال دوره تاریک تاریخ معاصر، توسط معاهده راولپندی در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ مطابق ۱۷ اگست ۱۹۱۹ از طرف دولت برتانیه رسماً شناخته شد و افغانستان یکبار دیگر در قطار ملت های آزاد دنیا مقام خود را احراز نمود. لیکن با وجود این پیروزی ها، دست امپریالیسم انگلیس از کشور ما به کلی فارغ نشده بود بلکه توسط گماشته گان کهنه کار خود، با نیرنگ های جدید برای باطل کردن اثرات عملی و مثبت این پیروزی ملی داخل کار و مشغول طرح ریزی های جدید بودند که بارزترین آن بازگشت خانواده مصاحبان به ذروه اقتدار بود، آنها در موقع کشمکش بین امان الله خان و مدعیان او طبعاً جنبه مخالفان یعنی ارتجاع و استثمار را گرفته بودند و بایستی در مجلس مجازات بحیث خائنین به کیفر کردار خود میرسیدند. در ظرف چند روز به کمک همدستان صاحب نفوذ خود بطور معجزه آسایی از آن کمپ جدا و به کمپ روشنفکران و وطن پرستان پیوستند و نه تنها

مجازاتیکه انتظار شان را داشت، برائت حاصل نمودند، بلکه تمام مقامات والقب و اقتدار شان هم اعاده شد.

با اینهم اکتفا نکرده نادر خان برای قیادت برای یکی از حساس ترین جبهات که محاذ جنوبی باشد، داوطلب شد و امان الله خان که بدینوقت در مرحله حساسی قرار داشت از این داوطلبی حسن استقبال نمود و نادر دوبرادرش شاه ولی و شاه محمود را هم در رأس قطعات اردو قرار داده عازم پکتیا گردانید، ناگفته نماند که چون سوقیات عمده قواء افغانی قبلاً به محاذ مشرقی و مغربی یعنی (قندهار) صورت گرفت بود، انگلیس ها از لحاظ مشکلات اراضی و نبودن راه های موثر رو، محاذ جنوبی را يك محاذ فرعی و دفاعی تلقی نموده در آن طرف به سوقیات جدید اقدام نکرده بودند، بلکه بالعکس نسبت به هیجان قبایل و جانبداری آنها از افغانستان مجبور شده بودند، قطعات ملیشیای قبایلی را خلع سلاح و پوسته های مقدم و نزدیک سرحد افغانستان را از قبیل وانه، تندی سراتوچی و سپین وام تخلیه و قوای هندی خود را با صاحب منصبان انگلیس در چند موضع مستحکم مانند (میران، رزمک و فورت سندین) جمع نمایند.

بنا برآن نادر خان ویرادرانش به کمک قبایل داخلی که صفوف مقدم قوای آنها را تشکیل میدادند، به آسانی و تقریباً بدون مواجه شدن با مقاومت جدی دشمن، خط دیورند را عبور و قلعه های تخلیه شده انگلیس ها را اشغال نمودند و انگلیسها هم با آنها فرصت دادند تا عملیات اشغالی خود را بانجام برسانند و فقط پس از تکمیل این عملیات و مقارن متارکه جنگ بین مملکتین بود که اولین قوه امدادی انگلیس به سرکردگی جنرال «دایر» به این محاذ مواصلت کرد و پیش از آنکه جنگی رخ داده باشد، طرفین با گرفتن امر آتش بس از حکومت های خود، قوای

خویش را ده ده میل عقب کشیدند. و باین صورت همانطوریکه مولفین خارجی اتفاق نظر دارند، نادر صرف در اثر يك شانس نيك که آنها کاملاً اتفاقی نبود، بدون کدام جنگ واقعی ویا کدام فتح حقیقی لقب فاتح و غازی را بخود و برادرانش تخصیص داد و متأسفانه امان الله خان که او هم در جستجوی سمبولی برای اثبات پیروزی نظامی افغانها بر انگلیس در این جنگ بود، این ادعای سست پایه را پذیرفت و درکتیبه منار استقلال به جای صد ها قهرمان فداکار و شهیدان بی نام و نشان این پیکار آزادی بخش ملی، بناحق تنها همین يك نام را ذکر نمود که بعدها از طرف نادر و خانواده اش به استناد همان اشتباه تاریخی تمام افتخارات مربوط به استرداد استقلال افغانستان منحصر به يك شخص و يك خانواده گردید و حتی طاق ظفر پغمان و آبدۀ سرباز گمنام که یادگار شهدای بانام و بی نام این محاربه تاریخی میباشند، مدت نیم قرن تمام به فراموشی سپرده شده، مقبره خاندانی خود شان جانشین آن گردید که سفراء و مهمانان دولتی را برای گل گذاری به آنجا رهنمایی میکردند.

هنوز هم امان الله خان پوره ملتفت مقاصد پوشیده وپلان های جاه طلبانه نادرخان نگردیده بود. بنابراین در بازگشت از پکتیا او را وزیر حربینه خود مقرر نمود، و به او موقع داد که به صفت وزیر اول در نقاط مختلف افغانستان گردش ویا مردم قاس بگیرد که البته نادر برای معرفی خود و پهن کردن نفوذ و رسوخ خویش به این کار احتیاج شدید داشت و جزء پروگرام او وکارفرمایانش بود، چنانچه درسال ۱۹۲۰ در ولایت مشرقی جرگه های قبایلی را جمع و به ملك ها و روحانیون خلعت ها تقسیم و معاشات مستمری برای آنها تعیین نمود و درسال بعد راه ولایات شمالی را درپیش گرفت و درقطغن از سرحدات شوروی بازدید نمود ویا مخالفین آن دولت روابطی قایم کرد که نزدیک بود مناسبات دوستانه

افغانستان و شوروی را برهم زند امان الله خان به مشاهده عواقب این اقدامات خودسرانه و ماجراجویانه او مجبور شد شخصاً از راه پنجشیر بسواری اسپ تا کوتل خاواک رفته و نادر را که به آنجا احضار نموده بود، نسبت به حرکات غیر مجازش توبیخ و سپس او را به مرکز جلب نماید. به همین قسم نادر در جریان مذاکرات معاهده صلح با دولت برتانیه در کابل، مداخلات مفرضانه ضد منافع و شئون ملی افغانها می نمود که مقصد از آن کنار آمدن با انگلیس ها و قبول کمک مالی آن دولت در مقابل عدم تصدیق معاهده دوستی و همکاری با اتحاد شوروی بود که این موضوع بطور مفصل در اسناد محرمانه انگلیس ها درج و در کتاب آتش در افغانستان اثر خانم ستیوارت امریکایی به آن اشاره شده است و در اثر همین پافشاری نادر بود که عبدالهادی خان داوی در مجلس نادر خان را غدار خطاب کرد و سر و صدا بلند شد تا به وساطت محمود طرزی مشاجره پایان یافت و معاهده صلح مطابق طرح اولی با دولت برتانیه به امضاء رسید. اینوقت بود که امان الله خان نسبت به عزایم نادر مشکوک شد، این شك وقتی به یقین مبدل گشت که در آغاز بغاوت منگل، نادر که بحیث وزیر حرب و سپه سالار و قوماندان کل قوا و مسوول امنیت کشور بود، از رفتن به آن سمت عذر آورد، زیرا خوب میدانست که کدام دست درپس پرده مشغول کار است و چه مقصدی را تعقیب می نماید؟

باز هم در جریان يك جلسه مجلس وزراء بود که بین نادر و سایر اعضا درباره طرز پیش آمد با این واقعه اختلاف رونما شد و نادر که مخالف استعمال قوه و طرفدار استمالت و دلجویی و موافقه با مطالبات شورشیان یعنی صرف نظر کردن از اصلاحات اساسی و بنیادی دولت و تسلیم به مقابل جهل و ارتجاع بود، در اقلیت ماند و مجبوره استعفا گردید و امان الله خان که درین وقت خوب او را شناخته و عزایم جاه طلبانه او را درک

کرده بود، باقی ماندنش را در افغانستان لازم ندانسته وی را به حیث سفیر به فرانسه اعزام کرد و برادرش هاشم را نیز به وزارت مختاری مسکو تعیین نمود که آنها این کار را مرادف تبعیض تلقی نمودند و از همین وقت است که رابطه شان با انگلیس جدی تر گردید، چنانچه نادر قبل از ترک کابل، مدت چند ساعت در سفارت برتانیه با همفریز دو به دو صحبت کرد که در اوراق محرمانه انگلیس درج است و در طی این مذاکرات آمادگی خود را برای پیشبرد هر رولی که باو سپرده شود، اظهار نمود.

سپس درباریس بطور دایم با سفیر انگلستان در قاس بود و از طرف دیگر قراریکه در اسناد محرمانه دولت برتانیه ملاحظه میشود، هاشم نیز در مسکو به سفیر انگلیس علناً از امان الله خان بدگویی می نمود و برادر خود نادر خان را بهترین کاندید سلطنت افغانستان معرفی می کرد و بر علاوه حاضر شد که اسرار مربوط به روابط افغانستان و شوروی را به دسترس سفارت انگلیس بگذارد که روی همین موضوع بین او و فقیر احمد خان پنجشیری سرکاتب سفارت نزاع رخ داده در مقابل اصرار هاشم به اخذ کاپی مراسلات گذشته، فقیر احمد خان که مرد وطن خواهی بود بالای او تفنگچه کشید و سر و صدای آن به کابل رسید و امان الله خان، هاشم را از سفارت مسکو بر طرف نمود.

نادر که درین وقت پلان عملیات را علیه امان الله به همکاری انگلیس ها روی دست گرفته بود و بیایستی به صورت خفیه روی آن کار میکرد، همین وضعی را که به مقابل محمد هاشم خان بعمل آمده بود، بهانه قراردادده بنام خرابی صحت او هم از ادامه وظیفه معذرت خواست و هردو برادر در جنوب فرانسه و یلایی را در يك نقطه دور افتاده بزم گراس خریداری نموده در آن دور از نظر اغیار به دستور استاد مشغول کار شدند

و به زودی شاه ولی که به رتبه نایب سالاری و وظیفه یاور نظامی امان الله خان را به عهده داشت، به بهانه احوال پرسی برادر بزرگ خود به آنها ملحق شد و تنها شاه محمود بجهت حلقه ارتباط در افغانستان باقی ماند او در این وقت پست مهم و حساس حکومت اعلی سمت مشرقی را عهده دار بود و به آسانی میتوانست با قبایل داخلی و سرحد آزاد رابطه قایم نماید.

پلاهی که از طرف نادر به مشوره انگلیس و به همکاری عده از اشخاص بانفوذ دیگر بشمول سرداران سمنی از روحانیون و ماسورین بزرگ دولت وابسته به دستگاه استعمار و ارتجاع داخلی برای برانداختن رژیم ترقی پسند امان الله خان پیشنهاد شده بود و در اسناد محرمانه دولت بریتانیه بنام «توطئه پتیاله» ذکر شده است، زیرا در محلی به همین نام واقع دیره اسمعیل خان طرح ریزی گردیده بود، کودتایی را در افغانستان در جریان سفر اروپایی امان الله خان پیش بینی میکرد که با اثر آن محمد ولی خان وکیل و پارتنی جدید خیالان دستگیر و اقتدار بدست طرفداران نادر بیفتد و سپس او را از اروپا به کابل جلب نمایند تا به حیث پادشاه اداره مملکت را به دست گیرد، البته در اجرای کودتا علاوه از کمک قبایل همکاری اردو که چندین نفر از صاحب منصبان ارشد آن را بسته گروپ توطئه گران بودند و بعضی از حکام ولایات نیز در نظر گرفته شده بودند، چنانچه تاریخ و رویداد مجالسی که در قریه پتیاله با حضور یک روحانی بزرگ فراری و عده بی از سران قبایل خصوصاً قبایل کوچی برای این مقصد انعقاد می یافت و اسمای کسانیکه در کابل، جلال آباد، خوست و قندهار با آنها رابطه همکاری داشتند و قاصدانی که بین طرفین رفت و آمد می کردند، همه در راپورهای رسمی ماسورین استخباریه انگلیس درج است و بر علاوه در همان وقت در شماره بیست و سه

فبروری ۱۹۲۸ جریده «ترجمان سرحد» نیز با آب و تاب و ترحام نشر شده بود، اما طبیعی است که مرکز اصلی عملیات جلال آباد و شخصیکه رول درجه اول را درین توطئه به دوش داشت، شخص شاه محمود حاکم اعلی مشرقی بود که در عین زمان به حیث حلقه وصل بین توطئه کنندگان و نادر و دیگر برادران خود در جنوب فرانسه اجرای وظیفه می نمود.

اهمیت توطئه پتیاله بحدی بود که «بی بی جی» گویند «شارژ افیسر برتانیه در کابل که مسلسل از جریان او بذرایع مختلف اطلاع می گرفت و قتیکه تاریخ آغاز عملیات که هشت مارچ ۱۹۲۸ مطابق پانزده رمضان تعیین شده بود، نزدیک شد ذریعه تیلگرام مؤرخه بیست و هشت فبروری از حکومت هند خواهش کرد که نظر به اهمیت موضوع تمام جریانات مربوط به این توطئه به اطلاع لندن رسانیده شود و این در موقعی بود که چند روز بعد امان الله خان به صورت رسمی در انگلستان پذیرائی میشد... بهر حال، بلا وصف قام رازداری ها و مساعی سترو و اخفا قضیه به موقع از طرف حکومت افغانستان کشف شد و کسیکه این راز را بر صلا ساخت، عبدالعزیز خان وزیر حریبه و وکیل ثانی امان الله خان بود که توطئه گران نظر به تمایلات محافظه کارانه و رابطه مریدی او با روحانی موصوف به همکاری وی اطمینان داشتند و بیش از پیش برای او و برادرش عبدالحکیم خان حاکم اعلی سمت جنوبی پیغام های محرمانه فرستاده بودند، اما عبدالعزیز خان بارکزیایی به امان الله خان صادق بود و تا آخر صادق ماند و به همین گناه مدتها در زندان نادر بسر برد، او قضیه را به امان الله خان اطلاع داد و امان الله خان به جواب او هدایت فرستاد که به مشوره محمد ولی خان و دیگر اعضای کابینه هر اقدامی را که برای جلوگیری از عملی شدن این پلان شوم لازم میدانند بدون فوت وقت روی دست بگیرند، همین بود که شاه محمود که درین وقت برای ترتیبات

نهایی مشغول دوره قبایل بود و اکنون غلٹی علیہ امان اللہ خان وہ
قرقذاری نادر تبلیغات می نمود. توسط میرفاسم خان وزیر مالیه به طور
عوامله دست او از کار گرفته شده و به کابل اعزام گردید و دیگر
کسانیکه در این شبکه دخالت داشتند بعضی از وظایف شان برکنار
و باقیمانده تحت مراقبت قرار گرفتند و نیز در همین فرصت محمد ولی
خان از شارژد آفیر برتانیه تقاضا کرد که روحانی مذکور را که مرکز
فعالیت بود به صورت فوری از سرحد دور سازد. با اینصورت «توطئه
پنجسال» پیش از آنکه وارد مرحله عمل شود، خنثی گردید و چنانش اول
رویکار آمدن نادر خان برای دفع الوقت از دست رفت.

اما اساس نقشه همچنان به قدرت خود باقی بود، تنها تاریخ و طرز
اجرای آن در دوایر مربوطه دستگاه استعماری برتانیه در روشنی تجارب
و انکشافات اخیر مورد تجدید نظر قرار گرفت که در پایان با تفصیل
بیشتر آنرا به استناد مدارک رسمی و سایر منابع معتبر تحت مطالعه قرار
میدهم.

اما پیش از آنکه بشرح و تفصیل این ماستریلان دستگاه
«انتلیجنس سرویس» شروع نمایم باید از یک اقدام تازه و ماهرانه دیگر
نادر برای رسیدن به مقصد نیز تذکری بدهیم و آن ملاقات او با امان اللہ
خان است که در جریان همین سفر اروپایی او در جنوب فرانسه صورت
گرفت. درین ملاقات نادر پس از گله گذاری چنان وانمود کرد که اگر
اشخاص نامطلوب «یعنی اطرافیان نزدیک شاه» تماماً از صحنه خارج و
اداره امور مملکت به طور عام و تام به دست او سپرده شود. حاضر است با
برادران خود به افغانستان بازگردد، البته این کوشش برای آن بود تا
کودتایی را که از بیرون ترتیب آن گرفته شده بود، و عقیم گردید. این
دفعه از داخل مملکت و از کنار تخت شاهی به صورت آسان و ساده و بدون

خوف ناکامی به انجام برساند و بلافاصله قدرت را بدست گیرد. لیکن
امان اللہ خان که از جریانات اخیر افغانستان اطلاع کامل داشت شرط و
شرط بازی را رد کرد و گفت او و برادرانش مانند هر افغان دیگر، هر
وقت خواسته باشند، به وطن بازگشته می توانند و موضوع در همینجا
پایان یافت.

و فقط بعد از این اقدام ناکام بود که انگلیس ها کار را مستقیماً
دست خود گرفتند و پلان پریپ و چند مرحله ای خود را قدم به قدم
رعمل پیاده کردند.

طرح برهم زدن سلطنت امان اللہ خان:

به شهادت اسناد موثق و شواهد معتبر که امروز در دست است،
آن برهم زدن سلطنت امان اللہ خان و ناکام ساختن نقشه های او دو سال
بیشتر از اجرای آن از طرف قوای استعمار به همکاری مرتجعین داخلی
ح ریزی شده بود، این مفکوره وقتی در دوایر سیاسی حکومت هند
ناوی نضج گرفت که امان اللہ خان جزئیات سفر اروپایی خود را اعلان
... تشویش دوایر استعماری انگلیس از این جهت بود که امان اللہ خان
ن مسافرت بازدید از روسیه، شوروی و ترکیه را هم شامل ساخته
، بازم متخصمین امور افغانستان در دهلی و لندن امیدوار بودند که
تریان سفر خصوصاً در موقع عبور از هند و سپس در لندن، امان اللہ
را از رفتن به آن دو کشور که هردو مخالف سیاست انگلیس و هردو
ی رژیم های انقلابی ضد استعماری بودند، منصرف سازند و برای
، مقصد بود که ترتیبات شانرداری را برای پذیرایی او در انگلستان که
وقت در مورد هیچیک از شاهان شرقی سابقه نداشت، در نظر گرفتند و
مهادت جالبی را در قسمت کمک اقتصادی و مواصلاتی بشمول تمديد

خط آهن بین پشاور و کابل و حتی تهیه لوازم حربی ترتیب نمودند. در عین زمان بقسمی که شیوه کشورهای امپریالیستی است در یک زمان طوریکه اشاره کردیم ترتیبات برهم زدن سلطنت او را هم بذریعه گماشتگان خود روی دست گرفته بودند تا اگر امان الله خان به دام سیاست آنها نیفتاده مرام های استقلال کشور خود را مثل گذشته تعقیب نماید، وقت از دست نرفته باشد. همانست که برای شیخ محبوب علی که بنظم «سکرتر شرقی» وزارت برتانیه در کابل متصدی امور استخبارات بود و بموجب اسناد رسمی حکومت هند، ماهانه شش هزار کلدار که در آن عصر مبلغ قابل ملاحظه بشمار حیرت صرف برای جمع آوری اطلاعات به اختیار او گذاشته شده بود، هدایت داده شد تا با عناصر ارتجاعی و مخالفین امان الله خان در قاس شده همکاری آنها را برای عملیات آینده تأمین نماید. قوتل های انگلیس در جلال آباد و قندهار نیز تحت اثر شیخ محبوب علی برای همین مقصد اجرای وظیفه مینمودند، اما وظیفه جهانگیرخان قوتل جلال آباد مهمتر و حساستر بود، چنانچه در دوران اختشاش رول های مهمی را ایفاء نمود که در کتاب «تاریخ پشاور کابل» به شرح و تفصیل ذکر شده است.

بر طبق مندرجات راپور های رسمی دولت برتانیه مخصوصاً سند شماره (اف ۵۱) مربوط سال ۱۹۲۸ از افغانهای مستعد کسانی که برای آماده ساختن زمینه عملیات آینده در نظر گرفته شده بودند، یکی شاه محمود خان حاکم اعلی سمت مشرقی و دیگر سردار محمد عثمان خان نایب الحکومه سابق قندهار و سومی غوث الدین ولد جانناده خان مشهور و چارمی سردار فیض محمد خان زکریا وزیر معارف بود که همه با همان روحانی بزرگ که در این وقت در دیره اسمعیل خان بسر می برد، ارتباط داشتند.

ولی آنچه موجب تصمیم قطعی حکومت انگلیس برای آغاز عملیات علیه امان الله خان گردید، انکار امان الله خان از قبول پیشنهاد آن دولت برای صرف نظر کردن از مسافرت بروسیه شوروی بود که انگلیسها برای قانع ساختن او خیر های جعلی را مبنی بر ناآرامی و بی امنی در افغانستان توسط مطبوعات خود نشر و نیز همفریز که در این مسافرت بحیث مهماندار شامل بود، سعی کرد تا اطرافیان شاه را از قبیل سردار شیر احمد خان زکریا رئیس شورا زیر تأثیر آورده به واسطه آنها نقطه سفر امان الله خان را تغییر بدهند، ولی با وجود مساعی این اشخاص، امان الله خان از عزم خود صرف نظر نکرد و پروگرام مسافرت به قسملکه ترتیب شده بود، ادامه یافت.

از این وقت و مخصوصاً بعد از بازدید امان الله خان از ماسکو و پذیرایی بسیار صمیمانه، او از طرف زعمای مردم اتحاد شوروی و بالخاصه توافق راجع به عقد معاهده، ترانزیت و تأسیس خط هوایی بین تاشکند و کابل بود که مسوولین امور دولت انگلیس تصمیم خود را برای عملی کردن پلانی که سال قبل برای برچیدن بساط سلطنت امان الله خان در نظر گرفته بودند اتخاذ و به مامورین مربوطه حکومت هند صلاحیت تعقیب و تطبیق آنرا صادر نمودند.

اکنون ما امان الله خان و همراهان او را در پایتخت های اروپایی که در هرجا با پذیرایی های بسیار گرم وی سابقه و مؤفقیت آمیز مواجه میگرددند گذاشته برای دنبال کردن مطالب به صحنه اصلی عملیات که خود افغانستان و مناطق سرحدی هند میباشد بر می گردیم:

در افغانستان ظاهراً آرامی و امنیت کامل برقرار بود و محمد ولی خان بحیث وکیل امور، سلطنت را بدست داشت، اما اطلاعات استخباریه از جریانات خفیه در سرحدات شرقی و جنوبی حکایت میکرد، یکی از این

اطلاعات در باره موجودیت عده از دزدان مشهوری بود درعلاقه سرحد که هر کدام سوابق رهنزی و غارت را در دواير پوليس و امنيت دارا بودند و اکنون بين پشاور و پاره چنار رفت و آمد میکنند و به اعمال دزدی و داره ماری در داخل افغانستان می پرداختند و بر علاوه يك سلسله تبلیغات مسموم کننده بگوش میرسد و حتی عکس هایی که شاه و ملکه را در محافل تشریفاتی پایتخت های اروپا به لباس اروپایی نشان میداد، به تعداد کثیر در هر گوشه مملکت توسط دست های مخفی توزیع می گردید، البته در این عکس ها ملکه ثریا بدون حجاب دیده میشد که مشاهده آن برای حلقه های محافظه کار و روحانیون آنوقت تکان دهنده بود و ناگفته نماند که اکثر این عکس ها از روی جلد شماره فوق العاده مجله مصور لندن بنام «السترید لندن نیوز» کاپی شده و توسط آنهايیکه تحت تأثیر روحانی موصوف حین بازگشت شان از هند به افغانستان وارد میگردید... گویا خبرهای نارامی افغانستان که در مطبوعات لندن در موقع بازدید امان الله خان از انگلستان انتشار یافته بود، آنقدر بی اساس هم نبوده است...

باوصف این، محمد ولی خان و همکاران او خود را بر اوضاع مسلط میدیدند و به همین اساس به امان الله خان در جواب تیلگرام او اطمینان دادند که در مملکت امنیت کامل حکمفرما است، ولی خود شان درصدد اقدامات احتیاطی برآمدند.

بطوریکه در اسناد محرمانه حکومت هند دیده میشود، محمد ولی خان وکیل سلطنت که کفالت وزارت خارجه را هم شخصاً بعهده داشت، «بی جی گولد» شارژدافیر سفارت برتانیه در کابل را به تاریخ ۲۱ جنوری ۱۹۲۸ احضار نموده پس از تعارفات با او می گوید: «اکنون که روابط کشور های ما بیش از هر وقت دیگر بهبود یافته و عنقریب اعلیحضرت

همایونی از انگلستان دیدن می فرماید، لازم است ما و شما هم از این طرف برای رفع هر قسم اشتباهات کوشش به خرج دهیم، شما میدانید که بعضی اشخاص منجمله روحانیونی که مخالف حکومت افغانستان میباشند، در هند به فعالیت ها و تبلیغات مخالفانه می پردازند که منافی روابط دوستانه دو کشور است، همچنین يك تعداد اشخاص بد سابقه و جنایت کار که در افغانستان مرتکب دزدی، رهنزی و قتل و غارت شده و به خاک های تحت اداره شما فرار کرده اند، اگر بما تسلیم داده شوند، البته بهتر است و الا اگر در آنجا میباشند، باید تحت الحفظ قرار گیرند.

ضمناً محمد ولی خان مقطوعات جراید هند را در باره فعالیت روحانی مذکور و اینکه مامورین حکومت هند يك خاین را برای بود و باش او تخصیص داده اند، باو نشان داده و هم چنین لستی را به شارژدافیر مذکور تسلیم نمود که در آن نام حبیب الله مشهور به بچه سقاو، سید حسین چهاریکاری و اعظم میدانی و يك عده دیگر درج بود. شارژدافیر برتانیه بلافاصله موضوع را به حکومت هند اطلاع میدهد و آنها در زمینه داخل اقدامات میشوند.

به طوریکه در راپور «میجر سکات» پولیتکل ایجنت بلوچستان ذکر شده است، روحانی مذکور به تاریخ ۲۸ جون ۱۹۲۸ به لاهور انتقال داده میشود و بعد در اثر مراجعه ثانی حکومت افغانستان به جنوب هند منتقل میگردد. اما در قسمت دزدان بر طبق اسناد محرمانه حکومت هند به اثر هدایت حکومت مرکزی هند حکومت صوبه سرحد در باره موجودیت و دفتر از آنها که عبارت از حبیب الله کلکانی و اعظم میدانی باشد در پشاور معلومات میدهد. متن تیلگرام شماره ۷۹ تاریخی ۱۷ فبروری ۱۹۲۸ حکومت صوبه سرحد که در سند شماره «۶۸ف» مربوط به امور خارجی در آرشیف ملی هند قید میباشد، چنین است: حبیب الله و اعظم

دونفر از جمله «بدمعاشان» مذکور از ماه جنوری باین طرف درپشاور محبوس میباشند.

حبس آنها تحت ماده چهل مقررات جنایی در اثر اقدام به دزدی در بازار پاره چنار صورت گرفته است، اما محکمه از آنها تضمین فی نفر سه هزار روپیه را برای تعویق حبس مطالبه نموده است که آنها تضمین مذکور را توسط شخصی از اهالی کرم حاضر کرده اند، لیکن محکمه به دلیل اینکه چون حکم حبس در پشاور صادر گردیده، باید شخص ضامن هم از مردم علاقه پشاور باشد، از قبول ضمانت مذکور انکار ورزیده و بنابراین حکم حبس سه ساله مطابق ماده ۴۱ قانون مذکور درحق دونفر نامبرده اجرا شده است.

موضوع توسط شارژدافیر سفارت برتانیه در کابل به اطلاع محمد ولی خان رسانیده شده و نامبرده راجع به سید حسین و دیگر همدستان او گفته بود که قبل از اقدامات مقامات انگلیسی، علاقه سرحد را ترك کرده اند و اغلباً به افغانستان بازگشته اند.

باین قرار می بینیم که حبیب الله کلکانی و رفیق میدانانی او اعظم که از هم از رهزنان مشهور وقت بود، درماه اپریل ۱۹۲۸ یعنی ماه ثور ۱۳۰۷ شمسی در محبس پشاور محبوس میباشند و مدت حبس شان هم بطوریکه گفته شد سه سال بوده است، لیکن جان مسأله در اینست که فقط سه ماه بعد از این تاریخ یعنی درماه اسد ۷-۱۳ حبیب الله کلکانی را در پغمان مشغول از سرگرفتن اعمال دهنشت افگنی وقتل و قتال مشاهده میکنیم.

قبل از آنکه به شرح موضوع بپردازیم باید يك نکته دلچسپ دیگر را تذکر بدهیم و آن اینست که دوسیه حبیب الله کلکانی در دفاتر ولایت سرحد در همین جا یعنی بعد از تایید حبس او و اطلاع آن به حکومت

افغانستان به صورت اسرار آمیزی قطع شده و دیگر هیچ يك مطلبی نسبت به شخص او در آن درج نگردیده است، حالانکه راجع به اعظم میدانانی رفیق هم سلول او که در محبس مانده بود، یادداشت ذیل به قلم چیف کمشنر پشاور قید است:

(فرانسس همفریز وزیر مختار برتانیه در کابل حین بازگشت به پشاور به تاریخ ۲ مارچ ۱۹۲۹ به من گفت: «حبیب الله امیر کابل در ملاقات وداعیه از من خواهش کرد تا رفیق او محمد اعظم که با محمد اسلم و دونفر دیگر که در محبس پشاور قید استند، رها گردند». چون حبس اعظم و رفیقایش در اثر خواهش حکومت امان الله خان صورت گرفته بود، واکنون حکومت مذکور از بین رفته است، دیگر دلیلی برای نگهداری آنها باقی نمانده است، بنا برآن به اساس خواهش امیر جدید کابل موافقه «دنتس بری» سکرتر امور خارجه حکومت هند این اشخاص به تاریخ ۵ اپریل ۱۹۲۹ از حبس رها و از سرحد به طرف افغانستان اخراج گردیدند)... دوسیه در اینجا ختم میشود بدون آنکه از کوائف و دلایل رهایی حبیب الله کلکانی که هیروی اصلی داستان میباشد، کوچکترین ذکر و توجیهی بعمل آمده باشد.

اما حبیب الله چنانکه بارها در مجالس از زبانش شنیده شده در ماه سرطان در کابل بود و در ماه اسد عبدالقادر نام را در پغمان در بدل پنجهزار افغانی و يك تفنگ بقتل رسانیده بود و بر علاوه با تفخیر حکایت میکرد که با همان تفنگ در باغ عمومی پغمان گردش میکردم، چند بار امان الله خان را دیدم که در آنجا با چند نفر توپ بازی میکرد، دلم به جوانیش سوخت و گرنه همان وقت او را يك دغ تفنگ میکردم و پادشاهی را میگرفتم...

باین قرار می بینیم که نه تنها حبیب الله کلکانی که بقرار اطلاعیه

رسمی دولت برتانیه باید در این وقت به سپری نمودن ایام حبس قانون خود در محبس پشاور بسر میبرد، در تابستان ۱۳۰۷ که مصادف با بازگشت امان الله خان از سفر اروپا بود، آزاد و در افغانستان مشغول گشت و گذار بوده بلکه در جوار پایتخت به پیشه دیرینه خود که عبارت از دهشت افگنی و آدم کشی باشد، اشتغال داشته است و از این وقت به بعد تا موقع حمله به کابل او را بطور دایم در کوه دامن و کوهستان در رأس یک دسته دزدان مشغول رهنزی و چور و چپاول قافله ها و قریه ها می بینی که نام و کارنامه های عجیب و افسانوی او وقتاً فوقتاً در جراید داخلی و خارجی انتشار و انعکاس می یافت که یکی از این کارنامه ها کشته غلام غوث خان حاکم چاریکار در روز روشن در بین بازار چاریکار بود که خبر آن در جریده «امان افغان» توأم با نام حبیب الله و سید حسین نشر شده بود.

اکنون او شهرت کافی برای اجرای رول های بزرگتری حاصل کرده بود، این بود صحنه اول ماستر پلاتی که امپریالیسم انگلیس به همدستی مرتجعین داخلی برای برهم زدن حکومت امان الله خان و از بین بردن پروگرامهای او طرح نموده بود و اینک با مهارت تام مرحله به مرحله مور تطبیق قرار میگرفت.

بطوریکه گفتیم صحنه آرایبی برای بازی کردن درام اصلی از روی سناریویی که در سال قبل طرح شده بود از هر حیث تکمیل شده و بازیگران هر یک به جا های خود قرار گرفته بودند، اکنون آنچه لازم بود گماشتن یک کارگردان ماهر و آزموده بود تا عملیات این همه صحنه های مختلف را مرتبط و هم آهنگ ساخته و انسجام عمل را بین آنها برای رسیدن به هدف نهایی تأمین نماید.

برای انجام این وظیفه مشکل و حساس، شخصی انتخاب گردید که

ده سال بیشتر امتحان بزرگی را در یک صحنه دیگر که عبارت از شبه جزیره عربستان باشد، با موفقیت جالب توجهی گذرانده و اینک با تجارب اندوخته و شهرت جهانی برای بعهدہ گرفتن این نقش مهم از هر حیث آماده و مناسب دیده میشد. این شخص «کلونل لارنس» مشهور بود که پس از رد شدن نظریاتش در مورد واگذاری سوریه و لبنان به شهزاده دست نشانده او امیر فیصل پسر دوم شریف حسین که در اثر پافشاری فرانسه این دو کشور از تحت الحمایگی انگلستان خارج و قیومیت آن بدست فرانسه سپرده شد از رتبه عسکری و وظایف رسمی استعفی و ظاهراً گوشه گیری اختیار نموده بود و اکنون که دولت متبوعش بار دیگر به خدمات او در یک گوشه دیگر دنیا احتیاج حس میکرد دوباره وارد میدان عمل میگردد اما رول کلونل لارنس در اینجا برعکس رول او در شبه جزیره عربستان بود زیرا در حالیکه در عربستان بایستی حس ملیت عربها را تحریک نموده آنها را علیه سلطه خشونت آمیز چهارصد ساله ترکهای عثمانی می شوراند.

در اینجا برعکس بایست احساسات مردم افغانستان را علیه رژیم امان الله خان برانگیخت و البته این تغییر صرف جنبه معنوی داشت و در عمل تاجاییکه به وظایف کلونل لارنس تعلق میگرفت، شکل عملیات در هر دو جا یکی بود. لیکن مشکل حقیقی آگاهی بر خلق و ذات افغانها و تسلط بر زبان آنها بود که یک مدت وقت را ایجاب میکرد، از اینست که به تصویب «ستانلی بالدوین» صدراعظم محافظه کار برتانیه کلونل لارنس در سال ۱۹۲۶ بدون داشتن تعلیمات مسلکی در شق هواپازی به قوای هوایی سلطنتی انگلستان شامل گردد و پس از آمادگی های مقدماتی در سال ۱۹۲۷ به هند انتقال یافت و مدتی در کراچی و بعد در لاهور بنام مستعار «ایرمن شا» ظاهراً بنام میخانیک طیاره داخل وظیفه

گردید، درحالیکه کار اصلی او مطالعه عمومی و همه جانبه درباره افغانها و افغانستان و فراگرفتن زبان های اردو و پشتو بود و چون در شق تاریخ و زبان شناسی تخصص و نبوغ خاصی داشت، در ظرف یکسال توانست تمام معلومات ضروری را اخذ و جذب نماید و قراریکه در کتاب «بالها بر قرار افغانستان» اثر مارشال فضایی انگلیس «رونالد چیمن» ذکر است، درست در موقعی که امان الله خان برای سفر اروپایی خود از خاک هند عبور میکرد، یعنی در ماه دسمبر ۱۹۲۸ «ایرمن شا» به غرض شروع عملیات به سرحد رسید، وظیفه او باز هم میخانیک طیاره در میدان هوایی میرانشا دروزیرستان و نامش همان نام مستعار ایرمن شا بود و حکومت برتانیه و هند هر دو باکمال دقت سعی داشتند کسی از محل اقامت و هویت اصلی او آگاهی حاصل نکند، چنانچه در طول مدت دو سال باین کار موفق هم شدند، خود «ایرمن شا» هم از اوقات بیکاری که در این پست دور افتاده بکثرت برایش میسر میشد، استفاده نموده در حاشیه سرحد بلکه تا داخل خاک افغانستان به گردش و مطالعه اراضی و ملاقات با شخصیت های مورد نظر اقدام میکرد تا اینکه امان الله خان از دوره سه قاره بی شش ماهه خود به افغانستان بازگشت و مقامات انگلیسی آغاز عملیات را اعلام نمودند.

درین وقت «ماستر پلان» کاملاً تکمیل و تثبیت گردیده و مراتب منظوری آن از مجاری مختلف دستگاه های پریچ و خم حکومت هند در دهلی و مقامات عالی دولت برتانیه طی گردیده بود و در ساحه عملیات نیز بازیگران هر صحنه در محل های خود قرار گرفته به آمادگی های لازم منتظر اشاره بودند.

ناگفته نماند که معاون اصلی کلونل لارنس درین عملیات یا بهتر گفته شود همکار درجه اول او «سرفرانسس همفریز» وزیر مختار برتانیه

در کابل انتخاب شده بود که هر دو نفر از زمان جنگ عمومی اول در محاذ مصر باهم شناسایی و آشنایی و رفاقت داشتند و اکنون «ماستر پلان» را به اشتراک و همکاری نزدیک همدیگر عملی میکردند. باین فرق که عملیات لارنس تماماً پوشیده و زیر زمینی بود، حالانکه رول همفریز قسماً خفیه و قسماً نظر به اقتضای وظیفه علنی بوده است، لیکن اختیارات هر دو نه تنها در امور مالی و پولی نامحدود بود بلکه به آنها صلاحیت داده شده بود تا در هر جا به مقام های عالی رتبه حکومتی هند و حتی دیگر نقاط امپراطوری انگلستان در اوقات ضرورت اوامر و هدایات مستقیم بدون سلسله مراتب صادر نمایند.

کسانیکه رویداد های دوره اغتشاش ۱۳۰۷ را بخاطر دارند که نویسنده این مضمون خود از جمله آنها میباشد، این صحنه ها را با ترتیب اجزای آن خویتر در نظر خود مجسم نموده میتوانند و بر علاوه امروز اسناد محرمانه دولت برتانیه چه در لندن و چه در دهلی بروی پژوهندگان باز است و از مطالعه آنها جسته جسته هر قسمت از این رویداد ها بعضاً به صراحت و برخی در لفاظیه الفاظ نظر را جلب می نماید و دست «استاد کل» که لارنس و دستگاه «انتلجنس سرویس» باشد در هر قسمت آشکار است و سنا نویسندگان بی طرف باستناد همین مدرک و دیگر اسناد معتبر آثار مفصل و مدلل در مورد علل و عوامل انقلاب ارتجاعی ۱۳۰۷ و کارگردانان اصلی و بازیگران مشهور آن نشر نموده اند که در دسترس علاقمندان قرار دارد.

حمله اول حبیب الله کلکانی بر کابل:

حقیقت این است که حبیب الله کلکانی و سید حسین چاریکاری پس از آنکه بقید سوگند و بیضمانت یک روحانی بزرگ محلی اسلحه و پول

کافی از حکومت جهت عزیمت بسمت مشرقی بدست می آورند، با مهارت قام خط حرکت خود را تغییر داده غفلتاً به تاریخ ۲۳ قوس ۱۳۰۷ بکابل حمله می نمایند و اگر طلاب تعلیم گاه های عسکری که در جوار کلوله پشته و شهر آراء که مشغول مشق و تمرینات روزمره خود بودند، جلو آنها را نمی گرفتند، سراسر به دروازه ارگ داخل میشدند... لیکن بازهم چون این حمله بکلی غیر منتظر و پابیتخت فاقد آمادگی و قوای دفاعی بود، چندین روز وقت گرفت تا قوای حکومت اشرار را از شهر بیرون کنند، مگر در ظرف یکماه کشتش و کوشش دیگر از هزیمت دادن قطعی آنها عاجز ماندند، زیرا آنها اکنون پشتیبان و رهنمای مقتدری پیدا کرده بودند و این حامی با اقتدار سر فرانسس همفریز وزیرمختار برتانیه بود.

~~بطوریکه در یادداشت های آقای «بست» سکرتر مخصوص همفریز و روزنامه چه شخصی حاتم او (الیدی همفریز) ذکر شده، حبیب الله در همان روز اول حمله و قبل از داخل شدن به کابل سر راست بسفارت برتانیه که در سرواه او واقع بود، رفته از پشت پنجره دروازه درآه خود را به همفریز معرفی و مقصد خویش را عبارت از برانداختن امان الله خان از تخت سلطنت باشد توضیح نمود و بعد آنها مدتی به زبان فارسی باهم صحبت کردند و پس از آن حبیب الله با همراهان خود جانب کابل رهسپار شد این اولین ملاقات آنها بود اما در روزهای مابعد با ملاقات های مفصل تری دنبال گردید.~~

از این تاریخ وضع همفریز به مقابل حکومت افغانستان به کلی تغییر نمود. او بدون کسب اجازه از حکومت افغانستان طیارات انگلیسی را به کابل دعوت کرد که همه روزه بالای سفارت و شهرگردش و اوراق تبلیغاتی تهدید آمیز و مخالف شتون و حیثیت افغانها را بهر طرف تیت

کنند. در اوراق مذکور به کنایه، افغانها بنام «مردم شجاع و دیندار افغانستان» یاد گردیده و بعد به آنها اخطار داده میشد که «هرگاه به جان و مال اتباع دولت بهیبه برتانیای عظمی صدمه برسد، آن دولت قوی شوکت از مرتکبین انتقام شدید خواهد گرفت...»

که این خطاب مستقیم به مردم افغانستان مخالف اساسات حقوق بین الدول و منافی استقلال و حاکمیت ملی افغانستان بود، از این گذشته یک دستگاه تیلگراف بیسیم را بدون موافقه حکومت افغانستان توسط طیاره وارد و به سفارت نصب کرد تا وسیله مخابره مستقیم را با هند داشته باشد که اینهم مخالف معاهده ۱۹۲۱ بود.

باینهم اکتفا نکرده به جواب یادداشت مؤذبانه وزارت خارجه افغانستان که در آن نسبت به صدماتی که در جریان جنگ بطور غیر قصدی به عمارت سفارت رسیده بود، اظهار تأسف به عمل آمده بود. بکلمات درشت و بی نزاکت از اقدامات متقابل دولت برتانیه در این مورد تهدیداً اشاره شده بود که متن این یادداشت مخالف روش و آداب دیپلماتیک در کتاب «بالها برفراز کابل» درج است.

طبیعی است که این حرکات تخریش کننده برای افغانها غیر قابل تحمل بود، لیکن بازهم نظر به حساسیت موقع، امان الله خان به توصیه مشاورین خود از نشان دادن عکس العمل مستقیم خودداری میکرد، تا اینکه دو واقعه تازه که متصل هم در کابل اتفاق افتاد دیگر امکان

~~برای پروژه دلازی باقی نگذاشته و کشیدگی بین دو دولت بر ملا شد. یک کشف حراوده، محسوس سامی قورماندهان قول آورده می کردند که گناشتگان انگلیس و دادن راپور های دقیق نسبت به صدمات که مقدار سلاح و نوع جبه خانه و دیگر لوازم حربی البته رابطه محمود سامی با انگلیس ها از قدیم به همه معلوم بوده و تنها شخص شاه که در دوره~~

شهرزاده گنج در مکتب حریبه شاگرد او بود، همیشه این نسبت ها را رد نموده محمود سامی را دوست خیرخواه و صادق خود میدانست، در اینجا قابل تذکر است که در اسناد محرمانه انگلیس که اکنون نشر شده واضحاً به ملاقات های شبانه محمود سامی با «سرهنری دابس» رئیس هیأت انگلیس در مذاکرات معاهده صلح در کابل اشاره به عمل آمده است و هم از روی زاپور های دابس به حکومتش فهمیده میشود که همین محمود سامی بود که برخلاف نظریه محمود طرزی وزیر خارجه امان الله خان را در سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ به مداخله در آسیای میانه علیه اتحاد شوروی تشویق میکرد. این مداخلات غیر اصولی و خطرناک در عمل پیاده شد ولی بالاخره با کشته شدن انورپاشا در بخارا خاتمه یافت و روابط اتحاد شوروی و افغانستان دوباره شکل نورمال و دوستانه به خود گرفت.

بهر ضرورت کشف اسناد و شناسایی شخص رابط بین محمود سامی و هنرریز که «رحمت خان» ملازم سفارت انگلیس بود و بعد در زمان حبیب الله کلکانی وظیفه محافظت سفارت برتانیه با او محول شده بود، سبب شد که امان الله او را دفعتاً از وظیفه برطرف و در خانه اش تحت نظارت قرار بدهد و موضوع را برای رسیدگی به دیوان حرب بسپارد، اگرچه در اثر وقایع مابعد فرصت برای اصدار حکم درباره او در آن وقت میسر نگردید، لیکن در دیوان حرب اسناد دیگری ارائه گردید که نشان میداد محمود سامی در روزهای حمله حبیب الله کلکانی بنام مرتضی در خانه نشسته و کار های عاجل و اوامر فوری را به تعویق می انداخت و در اثر شکایت قوماندانهای جبهات جنگ معلوم شده بود که به هدایت او جبه خانه يك نوع سلاح را با سلاح دیگر به محاذات ارسال میکردند که در میدان جنگ قابل استفاده نمی بود و موجب ناکامی و شکست قواء و تلفات زیاد را فراهم می نمود. هر چند در صحت این الزامات هیچ شبهه

موجود نیست و مردمان آن عصر که تا امروز حیات دارند، تفصیل این ماجرا را شنیده اند، لیکن این حقیقت که به مجرد تحت تشییع حبیب الله کلکانی محمود سامی بحیث مشاور حرمی او انتخاب گردید و تا روز آخر در کنار تخت او موقعیت داشت، ثبوت مزوره هندستی همیشه از این پیرالیسم انگلیس بشمار می رود.

به سلسله همین موضوع در همان روز های بحرانی يك شب که جاسوسی انگلیس در داخل ارگ کشف شد که عاملین مهم آن «مادام سی» معلمه خانزاده سلطنتی و «تصدق علی» مترجم شخصی شاه بودند و تقریباً و زمره اطلاعات و جزئیات داخل قصر شاهی و زبده سفارت انگلیس میسر شدند. چنانچه امروز که اسناد محرمانه دولت برتانیه انتشار یافته، اکثر راپورها به خط همین «مادام سی» که يك مهاجر رومانیایی و تبعه فرانسه بود، میباشد اما عجیب اینست که در جریان تحقیقات سری ای که از آنها به عمل آمد، دفعتاً «مادام سی» مفقود و فردای آن در حلقه زنان و اطفال دیپلمات ها ذریعه طیاره انگلیس از افغانستان خارج شده بود و در همان روز «تصدق علی» درین صورت سلطنتی مرده یافت شد.

عجیب تر اینکه سه روز بعد سفارت برتانیه در اثر عرض ورنه «تصدق علی» به ذریعه یادداشت رسمی چگونگی مرگ وی را از حکومت افغانستان معلومیات خواسته بود، در حالیکه تصدق علی اگرچه مسلماً هندی بود، از وقت امیر حبیب الله خان با خانواده خود در ده افغانان سکونت و در وزارت دربار تدارک داشته و تابعیت افغانی را دارا بوده است.

اما واقعه پر سر و صدای دیگر گرفتاری يك جاسوس انگلیس بود که در روزهای حمله حبیب الله کلکانی به کابل در مقابل دروازه وزارت حرب

دستگیر شد. رحین نقیثیش، مکاتیب سفارش و معرفی نامه ها و گزیننامه های مخصوص به زبانهای پشتو و ازدهو با مقدار زیادی کلدار هندی و تفنگچه و کارتوس از جیب ها و محل اقامتش بدست آمد. این شخص که لباس و قیافه مردمان سرحدی را داشت، لیکن چشمان سبز و موهای زردش بیشتر با انگلیس ها شباهت نشان میداد و از همین سبب در اول گرفتاری تصور میشد که خود لارنس خواهد بود. او هر روز در مقابل دروازه وزارت دفاع که جلیبی های جدید در آنجا جمع و برای خدمت عسکری چهره می شدند، دیده میشد و بعضاً با جلیبی ها به گفتگو می پرداخت و این کار او جلب نظر نموده از طرف مقامات مربوطه امر توقیف او صادر گردید و درحین تحقیقات که توسط يك هیأت باصلاحیت صورت گرفته، جاسوس بودن آن ثابت شده از طرف دیوان حزب محکوم به اعدام گردید و با اثر اعتراضات همین شخص بود که حکومت افغانستان از موجودیت کلونل لارنس در علاقہ شیواز اطلاع حاصل نمود و تصمیم گرفته شد تا موضوع تحریکات و مداخلات شرارت آمیز دولت انگلیس در امور داخلی افغانستان که اکنون بکلی با اسناد و شواهد غیر قابل انکار واضح شده بود، بدینا اعلام گردد.

همانست که مقاله مفصل و شدیدالحنی با تمام اسناد و مدارک دست داشتم در جریده امان افغان که یگانہ ارگان نشراتی دولت بود به نشر سپرده شده و برای آنکه موضوع انعکاس بین المللی پیدا کند، متن مضمون ذریعه، تیلگرام به تمام نمایندگان سیاسی افغانستان در خارج مخابره گردید و هدایت داده شد تا به هر وسیله سعی کنند که در جریان تمام ممالک جهان به نشر برسد و همان بود که اولتر این موضوع و لوله انگیز به تاریخ پنج جنوری ۱۹۲۹ در جریده سندی اکسپرس لندن که مربوط به حزب مخالف دولت محافظه کار بود، به خط درشت تحت عنوان «کلونل تی

ای لارنس، رسول شورش قبایلی های افغانستان علیه شاه امان الله است. انتشار یافت و محل جیب در حلقه های سیاسی و مطبوعاتی انگلستان و دیگر پایتخت های اروپایی انعکاس نمود و فردای آن این خبر در پیشانی تمام جراید معتبر انگلستان، فرانسه، المان و ایتالیا به حیث «خبر داغ روز» به مشاهده می رسید، بزودی این موضوع حساس و دلچسپ که علاوه از جنبه های سیاسی از لحاظ اینکه نام کلونل لارنس مشهور به لارنس عربستان را پس از ده سال گمنامی بار دیگر روی زبانها قرار داده بود. به سایر جراید اروپایی راه پیدا کرده هنگامه عجیبی را براه انداخت و مخصوصاً احزاب مخالف انگلستان آنرا بهترین وسیله حمله و تاخت و تاز بر حکومت محافظه کار «استانلی بالدوین» تشخیص داده آنرا موضوع سوالات ناراحت کننده در پارلمان قرار دادند. از طرف دیگر دیری نگذشته بود که انعکاس موضوع در جراید شوروی، ترکیه، ممالک عربی و هند نیز ظاهر شد. جراید شوروی سوابق سیاه این جاسوس پرآوازه امپراتوری انگلیس را در شبه جزیره عرب و سپس در افغانستان به استناد اطلاعاتی که در دست داشتند، با آب و تاب زیادی نشر نمودند. این طوفان تبلیغاتی نه تنها موجب سراسیمگی دوایر سیاسی لندن و دهلی را فراهم نمود، بلکه انعکاس مجدد آن در افغانستان سرانجام «سرفرانسس همفریز» را مجبور ساخت تا رسماً از دولت خود اخراج کلونل لارنس را از سرحد تقاضا نماید. البته این وقتی بود که لارنس تمام وظایف خود را بانجام رسانید و ماستر پلان او برای برانداختن رژیم مترقی امان الله خان که کاملاً به نتیجه مطلوب رسیده بود و دیگر ضرورتی برای ماندن او در سرحد بلکه در هند باقی نمانده بود، اینست که «سراستن جمپرلین» وزیر خارجه انگلستان به تاریخ ۲۲ جنوری ۱۹۲۹ به جواب سوال نماینده حزب لیبرال بالهجه، غم انگیزی اعلام نمود که:

«اگرچه لارنس در میدان هوایی میرانشاه به حیث يك كارگر عادی طیاره کار میکرد و هیچ ربطی با رویدادهای افغانستان نداشت، لیکن چون موجودیت او در نزدیکی سرحد افغانستان موجب ناراحتی وزیر مختار ما را در کابل فراهم می نمود از آنجا تبدیل شد.»

توجه بفرمایید که این بیانیه وزیر خارجه انگلیس در وقتی ایراد شده که نه تنها امان الله خان خلع و به قندهار رسیده بود، بلکه جانشین او عنایت الله خان نیز از سلطنت استعفی داده و ذریعه طیاره انگلیس به پشاور رسانده شده بود و اکنون حبیب الله کلکانی تخت افغانستان را مطابق نقشه لارنس و همفریز اشغال کرده بود.

اینک صحنه دوم نیز با موفقیت انجام یافته و صحنه سوم که دوره پادشاهی حبیب الله کلکانی باشد در شرف آغاز بود.

حمله دوم حبیب الله کلکانی و تصرف کابل:

حبیب الله همان طوریکه در موقع حمله اول خود بر طبق هدایت استاد پیش از داخل شدن بکابل اولتر در سفارت برتانیه به ملاقات سر فرانسس همفریز شتافته بود و ما در پروگرام گذشته آنرا از روی یادداشتهای کارکنان سفارت برتانیه ذکر نمودیم، اینک در حمله دوم و نهایی خود نیز در راه داخل شدن بشهر (که این دفعه قبلاً از طرف پیروانش تسخیر شده بود) با يك عده از همراهانش بسواری اسب سفیدی مقابل دروازه بزرگ سفارت برتانیه قرار گرفت، و خواهش ملاقات سفیر را نمود، بطوریکه در صفحه (یکصد و سی و دو) کتاب «بالها برفراز کابل» به حواله یادداشت «دانلدسن» یکی از پیلوتهای انگلیس که در آن موقع در کابل بود، ذکر شده سفیر به تنهایی از دروازه سفارت خارج و

سراست بطرف حبیب الله رفت، حبیب الله در این نوبت شخصی را که میگفت پسر کاکایش می باشد و يك اندازه انگلیسی میدانست با خود آورده بود تا خویتر مطالب همدیگر را فهمیده بتوانند و آنها مدتی باهم بطور خصوصی گفتگو کردند و بعد حبیب الله از سفارت دور شده برای ملاقات و قدیکه در همین وقت از طرف عنایت الله خان جانشین امان الله خان جهت مذاکره وقانع ساختن حبیب الله به قبول سلطنت او بطرف باغ بالا مرکز موقتی حبیب الله اعزام شده بود، جانب باغ بالا حرکت کرد. تاجاییکه از رویدادهای مابعد استنباط شده میتواند نتیجه این ملاقات مهم آن بود که حبیب الله که تا اینوقت هیچگاه فکر پادشاهی بدماعش هم خطور نکرده بود و قسمیکه خودش می گفت صرف طرد امان الله خان و نصب يك پادشاه بادیانت و طرف قبول مردم افغانستان را مرام اصلی خود میدانست اکنون دفعتاً تغییر عقیده نموده نه تنها از قبول پادشاهی عنایت الله که روی همرفته واجد شرایط مذکور بوده و عده زیادی از ماماخیل او امثال عبدالغفور خان و غلام محمد خان تگابی با حبیب الله همراهی داشتند، جداً انکار ورزید بلکه در کاندیدهای احتمالی از قبیل محمد صادق خان حضرت و سردار محمد عثمان خان را نیز حضوراً جواب رد داد و خودش در همان روز و در همان جا بنام خادم دین رسول الله امیر حبیب الله اعلان سلطنت کرد که این تصمیم آتی غیرمنتظر او حتی موجبات تعجب رفقا و همکاران نزدیکش را فراهم نموده بود.

پادشاهی حبیب الله کلکانی

حقیقت اینست که پلان انگلیس ها تنها برضد امان الله خان نبود، بلکه امان الله خان در بازی شطرنج مورد نظر آنها حکم يك مهره از جمله تمام مهره های بازی را داشته و برای رسیدن به اهداف نهایی خود، او و

افکار مترقی اش را بحیث وسیله مؤثری تشخیص داده بودند و اگر این طور نمی بود پس از کنار رفتن او از صحنه دیگر برای دوام این بازی خطرناک که مدت نه ماه دیگر افغانستان را صحنه خانه جنگی و برادرکشی و مصایب گوناگون گردانید و در طول آن عده کثیری از مردم بیگناه خلق افغانستان بعضی به طرفداری یکی و برخی به هواخواهی از کاندید دیگری بی جهت جانهای خود را از دست دادند و اقتصاد ابتدایی ونیم بند کشور هم معروض تباهی و برپادی قرار گرفت و روی هم رفته سیر پیشرفت و انکشافات مملکت نیم قرن دیگر عقب افتاده ضرورتی باقی نمانده بود...

لیکن به طوریکه پیشتر ذکر شده «ماستر پلان» دستگاه امپریالیسم انگلیس پیش از پیش ترتیب یافته و تمام مراتب خود را هم طی نموده و اکنون با تمام قوت و سرعت در حرکت و جریان بود و هیچ قدرتی توان متوقف ساختن این ماشین مخوف را نداشت.

فیصله شده بود که حبیب الله کلکانی بحیث یک حایل و حاجز بین زمام دار محکوم شده که امان الله خان باشد و زمامدار منتخب و مورد نظر آینده یعنی نادرخان رول خود را به صفت یکی از قربانیان بی شمار این بازی خطرناک مطابق نقشه استاد بازی نماید. ولی برای این بازیگر ناشی و نوکار برای اینکه در اعمال و حرکت خود از چوکات معین خارج شده باشد، لازم بود یک عده اشخاص کاردان و بالتجربه در اطراف او قرار گیرند. مهمترین و معتمدترین این اشخاص شیرجان وزیر دربار بود که در حقیقت چشم و گوش شاه ناخوان و بی تجربه را در اختیار خود داشت، هرچه او می نوشت حبیب الله مجبور بود برآن مهر تصدیق بگذارد و هرچه او می گفت، لبیک گوید.

در عصر امیر حبیب الله، شیرجان مصاحب حضور عنایت الله خان

ومعین السلطنه و عطاء الحق خان و محمد صدیق خان در شق عسکری بسرعت رتبه های غند مشری و فرقه مشری را احراز کرده بودند و در وقت ظهور حبیب الله، شیرخان حاکم کوه دامن بود، عطاء الحق قوماندانی قول اردو و محمد صدیق خان قوماندانی فرقه جنوبی را بعهده داشتند و پس از روی کار آمدن حبیب الله کلکانی، شیرجان بنام وزیر دربار در حقیقت و وظیفه صدر اعظم را احراز کرد، عطاء الحق وزارت خارجه و محمد صدیق قوماندانی قول اردوی مرکزی را بدوش گرفتند و برادر خوردتر شان محمد کریم رئیس ضبط احوالات مقرر شد و به این قسم این فامیل، در واقع تا روز سقوط حبیب الله، تقریباً تمام اداره امور افغانستان را به صورت دسته جمعی بدست داشتند، اما از طرف دیگر این خانواده در اعمال و حشیانه دیگر کارداران حبیب الله شرکت نداشته بلکه سعی میکردند حکومت او را تا حد امکان بشکل مهذب و مدتی بدینا معرفی نمایند. اما اینها نبودند بلکه در پهلوی شان يك عده اشخاص دیگر نیز وارد صحنه گردیدند از قبیل محمود سامی قوماندانی سابق قول اردو که داستان روابط خفیه او را با سفارت برتانیه در قسمت ماقبل این مضمون به تفصیل ذکر کردیم و اکنون بالباس نایب سالاری بحیث مشاور حربی حبیب الله در تالار برج شمالی ارگ اخذ موقع مینمود، همچنان سردار شیر احمد خان زکریا رئیس عمومی تفتیش و سردار فیض محمد خان زکریا وزیر معارف دوره امانی که بحیث مشاورین خاص تخت سلطنت را از دو طرف در محاصره گرفته، بدون داشتن هیچیک وظیفه مشخص در همه امور صاحب رایی و ذی نفوذ بودند، عجب اینست که امان الله خان سردار شیر احمد خان را فقط سه ماه پیش از سقوط سلطنت خود بحیث صدر اعظم افغانستان انتخاب نموده بود ولی وزراء و دیگر مامورین عالیرتبه او که این وابسته کهنه کار انگلیس را خوب می

شناختند، از شرکت در کابینه او انکار ورزیدند و باین قسم از تشکیل کابینه عاجز ماند و فیض محمد خان زکریا همان کسیست که شش ماه قبل از پادشاهی حبیب الله در نطقی افتتاحیه جشن استقلال در ستودیم باغ عمومی پغمان، امان الله خان را «امان الله کبیر» لقب داده بود و امروز درامه «سقوط اندلس» را که کنایه به بی کفایتی و کم جرأتی وضعف شخصیت امان الله خان اشاره مینمود در صحنه قصر ستور برای خوشی حبیب الله توسط طلاب سابق لیسه لغو شده استقلال غایش میداد یکی دیگر از چاکران قدیم انگلیس که سالها خود را با چال و فریب در جمله روشنفکران و آزادی خواهان، دشمنان انگلیس جا زده و بعد از مدیریت مکتب حبیبیه اینک ریاست تدریسات را بعهدہ داشت و دست راست فیض محمد خان زکریا در وزارت معارف بود، مدیریت جریده «حبیب الاسلام» یعنی دستگاه تبلیغات حبیب الله را بعهدہ گرفت. ما فعلاً به معرفی همین چند تن که مسوول کنترل و اداره دستگاه اداری، سیاسی و نظامی حکومت حبیب الله بودند، اکتفاء میکنیم و توجه خود را به جریانات زیر پرده که غبار از سیر پیشرفت پلان لازمی برای ازین برداشتن سایر داوطلبان سلطنت باشد، معطوف می نماییم.

اولین مدعی سلطنت که بعد از استقرار حبیب الله کلکانی به تخت کابل در جلال آباد عرض اندام نمود، والی علی احمد خان بود که چنانچه در قسمت گذشته ذکر شد. در روزهای اخیر پادشاهی امان الله خان از طرف او بحیث رئیس تنظیمه سمت مشرقی به آن طرف اعزام گردیده بود. والی علی احمد خان که از سال ها پیش آرزوی سلطنت را بسر می پرورانید، همینکه به جلال آباد رسید به جای آنکه مردم را به طرف امان الله خان جلب نماید، خود را بحیث کاندید آینده معرفی کرد و زمانیکه از

خلع امان الله خان شنید، رسماً بدون آنکه انتظار روشن شدن اوضاع را بکشد، اعلان پادشاهی کرد و با قوه عسکری که همراه داشت و لشکرهای قبایلی که باو پیوسته بودند، بلادرنگ جانب کابل حرکت و در جگدک مرکز گرفت و پیام های توسط ملک محمد شاه و ملک قیس به حبیب الله فرستاد تا به نفع او از سلطنت دست بکشد. اما حبیب الله، ملک قیس را با دادن پول و وعده های جالب، طرفدار خود ساخته او را برای تولید تفاهت در کمپ علی احمد خان به جگدک بازگردانید از طرف دیگر در همین وقت یک طیاره، کشاف انگلیس با یک پیلوت و یک میخانیک که پیلوت آن بعد ها به درجه مارشال قضایی رسیده و اخیراً خاطرات خود را در کتابی بنام «بالها بر فراز کابل» نشر نموده است، ظاهراً به نسبت خرابی ماشین در بستر دریای جگدک نزدیک آروگاه علی احمدخان فرود آمد و پیلوت و میخانیک را پاسپاتان علی احمد خان به آروگاه آوردند و پس از تحقیقات آنها را با بدرقه عسکری نزد قونسل انگلیس در چارباغ جلال آباد فرستادند که به کمک قونسل مذکور با مقامات انگلیس در کابل و پشاور تماس گرفته سامان فالتو برای طیاره مذکور از پشاور ذریعه طیاره دیگری ارسال و با هموارکاری اراضی، هردو طیاره با سرنشینان خود سالملاً به هند رسیدند. اما تا جاییکه از حوادث مابعد درک می شود، فرود آمدن اجباری این طیاره کوچک در اراضی سنگلاخ و ناهموار بستر دریای جگدک بدون آنکه آسیبی به بدنه طیاره و سرنشینان آن برسد ولو بهر نام و عنوانی که معرفی شده باشد، اصلاً باید یک عمل قصدی به مقصد تماس گرفتن با علی احمد خان و هشدار دادن باو برای خودداری از حمله به کابل بوده باشد و چون علی احمد خان با جاه طلبی عجیب و جنون آمیزی که داشت به هیچ صورت در چنین مرحله که خود را در آستانه برآورده شدن آرزوی دیرینه خود

میدید، برای صرف نظر کردن از این عزم خویش حاضر نبود، نتیجه همان شد که پس از بازگشت فرستادگانش از کابل که در راه مراجعت باهم بمجادله پرداخته در نتیجه ملک محمدشاه که طرفدار علی احمد خان بود به قتل رسید و پس لشکرهای قبایلی بر او شوریدند و اردوگاه او را تاراج نمودند و علی احمدخان درحالیکه این دفعه هیچکس حاضر به پناه دادن او نبود، پای پیاده از طریق بیراهه با تحمل مشقات طاقت فرسا از راه سرحد آزاد خود را به پشاور رسانیده و در آنجا هم هرچند قبایله های کهنه دوستی و احساسات صادقانه اش را به دولت برتانیه پیش کرد، سودی نبخشید و درحالیکه در همینوقت نادر و برادرانش باکمال احترام و صمیمیت از طرف مقامات برتانوی در پشاور پذیرایی می شد، بالعکس باو اخطار داده شد که در مدت سه روز خاک هند را ترک گوید و یا با مسروولیت خود به خاک افغانستان برگردد که سرانجام علی احمد خان پیشنهاد دوم را پذیرفت و یا قبول خطر مرگ به قندهار نزد امان الله خان که نسبت به اعلان پادشاهی بدفراجامش از او سخت رنجیده خاطر بود، شتافت و نسبت به اعمال گذشته خود اظهار ندامت نمود و پوزش خواست و امان الله خان هم ظاهراً او را مورد عفو قرار داده و پیش از برآمدن از افغانستان وی را از طرف خود قوماندان کل قواء اما قوایی که در حال متلاشی شدن بود، مقرر کرد. شاید میدانست که علی احمد خان این دفعه از سرنوشت خود فرار کرده نخواهد توانست، همان بود که علی احمد خان به مجرد شنیدن خبر عبور امان الله خان از سرحد، میدان جنگ را ترک و به قندهار بازگشت و بطوریکه انتظار میرفت برای بار دوم در آنجا اعلان پادشاهی نماید، نمود. ولی قوای حبیب الله به سرکردگی پردل سپه سالار باز مهلت نداد تا از رسیدن به آرزوی دیرینه خود ولو برای چند روز هم باشد، حظ ببرد.

بزودی شهر قندهار محاصره گردید و پس از بیست و چهار ساعت مردم شهر دروازه هارا گشوده و علی احمد خان را که در یک منزل شخصی در گذر توپ خانه پناهنده شده بود، تسلیم عمال حبیب الله نمودند که با غل و زنجیر بکابل آورده شد و حبیب الله که از سابق باو آشنایی و روابط نزدیک داشت او را نزد خود خواسته برایش گفت: «دلم بسیار میخواهد ترا ببخشم و سپهسالار مقرر کنم، لیکن می دانم که تخم خیانت در ضمیرت موجود است، همان قسمی که چند بار با امان الله که قوم و خویش بود، خیانت کردی یا من هم خیانت میکنی، خاین باید زنده نماند» اینرا گفته امر داد تا پس از تشهیر به توپ پراند شود، کسانی که او را بوقت گشتاندنش در شهر دیده اند، حکایت میکنند که با اینکه دست هایش را با ریسمان به پشتش بسته بودند و زولاته به پا و زنجیر بگردن داشت و سرش برهنه بود و قتی که از برابر دکان های بازار میگذشت، دکاندارهای که ابهت و دیدبه سابق او را به خاطر داشتند، بی اختیار از جا بلند میشدند و علی احمد خان هم بر حسب عادت همیشگی به طرف هر کدام به اشاره سر، تعارف و تبسم مینمود.

ما در اینجا لازم نمی بینیم تمام واقعات و رویدادهای دوره وحشتناک تسلط نه ماهه حبیب الله کلکانی و دار و دسته بیباک او را که اکثر مردم افغانستان مستقیماً و یا بواسطه آن را دیده و شنیده اند، به طول و تفصیل بیان کنیم، بلکه مقصد ما صرف ذکر آن جریاناتی است که در آن دست استعمار کهن به همکاری ارتجاع داخلی جهت پیش برد یک پلان معین برضد خلق افغانستان و به مقصد متوقف ساختن مسیر ارتقاء و وطن ما بطور پوشیده داخل کار بوده و اینک این نقشه اهرمینی وارد مرحله سوم و قاطع خود گردیده بود...

اکنون کابل و مشرقی را گذاشته ببینیم امان الله خان در قندهار چه نقشه هایی را روی دست دارد؟

چنین در نظر گرفته شده بود تا هرات مرکز اداره قرار داده شود و قندهار و مزار شریف بحیث مراکز عملیاتی باشند که دو قواء تهاجمی در یک زمان از این دو مرکز به استقامت کابل حرکت داده شود و امور سوق و اداره از هرات تحت نظر شخص شاه صورت بگیرد.

در عین زمان فیصله به عمل آمد که قندهار از لحاظ موقعیت خاص ارتباطی و سوق الجیشی آن بحیث مرکز دوم شناخته شود.

علاوئاً تصمیم گرفته شد که شجاع الدوله سفیر لندن وزیر امنیت و رئیس تنظیمه سابق هرات نیز بلافاصله به هرات آمده عجالاً زمام امور آن ولایت را به عرض محمد ابراهیم خان بدست بگیرد، دریاب ولایات شرقی و جنوبی تا معلوم شدن نتیجه اقدامات علی احمد خان والی، چنین تجویز به عمل آمد تا به جز ارسال فرامین بنام حکام اعلی و قوماندان های عسکری ولایات مذکور جهت آمادگی های آینده اقدام مستقیم بعمل نیاید و نیز تصمیم گرفته شد که امین جان برادر خورد امان الله خان بایک هیأت به هزاره جات اعزام و از مردم هزاره که به امان الله خان نسبت به رفتار عادلانه او مخصوصاً لغو بردگی خوشبین بودند، دعوت بعمل آید تا در موقع حمله بر کابل، از معاونت دریغ نورزند. از طرف دیگر فیصله بعمل آمد که غلام صدیق خان وزیر خارجه برای تنظیم و براه انداختن این پلان و قایم کردن تماس و جلب همکاری کشورهای دوست، مخصوصاً به مقصد بدست آوردن اسلحه و جباخانه و دیگر لوازم حربی از هر منبعی که ممکن باشد به خارج اعزام گردد و توسط سفارت خانه های افغانی برای انجام این مقصد بحیث سفیر فوق العاده سیار اجرای وظیفه نماید، چنانچه بلافاصله پس از تشبیت این پلان، غلام صدیق خان با هدایت لازم از طریق هرات جانب مسکو حرکت کرد.

به طوریکه از شکل ظاهر این پلان هم قضاوت شده میتواند، پلان

جلوس مجدد امان الله خان و حمله بطرف کابل:

امان الله خان که باعده معدودی از وزراء و مشاورین خود به سواری موتر روز ۲۴ جدی ۱۳۰۷ به شهر احمدشاهی رسید و تا معلوم شدن سرنوشت برادر، تقریباً بدون تماس با مردم انتظار کشید و حینیکه عنایت الله خان به تفصیلی که دیدیم به ذریعه طیاره انگلیس از افغانستان اخراج و از طریق هند به قندهار مواصلت کرد، آن وقت هر دو برادر در برنده ارگ قندهار مقابل مردم شهر و اطراف آن قرار گرفتند و امان الله خان پس از شرح واقعات اخیر و توجیحات نادرستی که از اصلاحات وطن خواهانه او توسط مغرضین داخلی و دشمنان خارجی بعمل آمده بود و علت کناره گیری خودش و انتظاری که از روی کار آمدن عنایت الله خان در جهت خاتمه دادن به خانه جنگی و جلوگیری از کشت و خون مردمان بیگناه داشت، اکنون به حاضرین اختیار داد تا برای ادامه مبارزه علیه جهل و وحشت و اعاده نظم و امنیت از بین او و برادرش یکی را انتخاب نمایند. تمایل مردم باز هم به شخص امان الله خان بیشتر بود.

بهر حال، مردم قندهار علی الرغم شکایات و گله هایی که از او داشتند از اعاده سلطنت امان الله خان به خوشی استقبال نمودند و از همراهی خود باو اطمینان دادند و امان الله خان هم جلوس مجدد خود را ذریعه تلگراف از طریق سفارت خانه های افغانی بدینا اعلام نمود و خودش بامشاورین محدودی که داشت به طرح نقشه های آینده پرداخت.

پلائی که پس از چند روز شور و مناقشه برای طرد حبیب الله و اشغال کابل طرح گردید، از هر رهگذر يك نقشه معقول و سنجیده بود. در نقشه مذکور که بیشتر يك پلان حربی بود تا سیاسی از نقطه نظر سوق الجیشی

مذکور روی هم رفته در شرایط آنوقت يك طرح جامع و عملی بود که اگر به درستی عمل میشد، برای تجارب گذشته، تاریخی شانس کامیابی آن نسبتاً زیاد بود.

اما افسوس که در ماستر پلان انگلیس ها تمام این احتمالات بدقت پیش بینی و به مقابل هر قسمت آن تدابیر خنثی کننده پیش از پیش در نظر گرفته شده بود.

اولین عکس العمل برتانیه در مقابل اعلان پادشاهی دوباره، امان الله خان نشر اعلامیه، بود که در آن از شناسایی اعادهء سلطنت او بنام اینکه سلطهء او تمام افغانستان را احتواء نمی کند، انکار به عمل آمده بود، متن این اعلامیه و الفاظ آن که به مشورهء همفریز ترتیب یافته بود، به طوریکه در صفحه (۱۶۷) کتاب «بالها بر فراز کابل» نقل شده، باین قرار است:

«سراسن چمبرلین وزیر خارجه به تاریخ ۳۰ جنوری ۱۹۳۰ به جواب سوال مستر «نوماس» در مجلس عوام، پالیسی غیر جانبداری دولت برتانیه را در مورد جنگ های داخلی افغانستان طی اعلامیه که پیشتر تهیه شده بود، توضیح نمود، وزیر خارجه انگلیس در مورد پادشاهی مجدد امان الله خان گفت: «شاه امان الله خلع خود را رسماً به اطلاع دولت برتانیه رسانیده است و تا زمانیکه واضح نشده باشد که او با وجود استعفایش باز هم از طرف مردم افغانستان بطور عموم بحیث پادشاه شناخته می شود، دولت برتانیه حکومت او را بحیث حکومت قانونی افغانستان تصویب نخواهد کرد.»

نتیجهء عملی این اعلامیه آن بود که حکومت هند نه تنها از اجازهء نقل اسلحه و مهمات حربی که امان الله خان طی سفر اخیر خود از مالک مختلفه اروپا خریداری نموده بود و اکنون قسمت کلی آن در بنادر هند

آمادهء انتقال به داخل افغانستان بود، انکار ورزید، بلکه بر علاوه صدور بطرول عادی و بنزین طیاره را نیز بنام مواد حربی از خاک هند به افغانستان منع قرار داد و برای متخلفین جریمه های سنگینی تعیین نمود که هیچگاه در سرحدات آزاد، سابقه نداشت. با اینهمه اکتفا نکرده، پوسته سیاسی را که از سفارت افغانستان در لندن عنوانی غلام صدیق خان وزیر خارجه ارسال شده بود، برخلاف مقررات پستی و تعامل بین المللی به جای فرستادن به مرسل الیه به عطاء الحق خان وزیر خارجه حبیب الله تسلیم نمود تا از نیات و اقدامات آینده امان الله خان در قندهار خریتر اطلاع حاصل و ترتیبات خود را به مقابل آن اتخاذ نمایند.

عجیب تر اینکه این تحریم و سخت گیری تنها در سرحد قندهار و در مقابل امان الله خان بود و در سرحد تورخم هیچ قسم محدودیت وجود نداشت و تا اخیر دورهء حبیب الله بطرول و بنزین به مقدار کافی برای سوقیات زمینی دامنه دار و عملیات قوای هوایی او به کابل میرسید و از سبب همین تحریم يك جانبه و دشمنانه انگلیس بود که طیارهء جنگی که در موقع حمله امان الله خان بر غزنی توسط محمد عمر پیلوت چنداولی و میر سیف الله میخانیک برای پیاردمان بر اردوی مذکور اعزام شده بود و نامبرده ها نظر به احساسات خود شان و به تشویق میرهاشم خان وزیر مالیه، عوض پیاردمان، مستقیماً به قندهار رفته بود تا با امان الله خان که آنها را جهت فراگرفتن فن هواپازی به خارج اعزام نموده بود، در عملیات جنگی علیه حبیب الله غاصب همکاری نمایند. از سبب نبودن بنزین باین آرزوی خود موفق نگردیدند و بعد از سقوط قندهار، طیارهء مذکور بدست قوای حبیب الله افتاد، ولی محمد عمر پیلوت که بانی فرار دادن طیاره بود با امان الله خان تا ایتالیا همراهی کرد و در بازگشت مدتی در زندان نادر بسر برد.

اما غلام صدیق خان وزیر خارجه از قندهار به مقابل این موقف
یکطرفه و دشمنانه دولت برتانیه یادداشت اعتراض آمیزی توسط قونسل
انگلیس در قندهار به حکومت انگلستان فرستاد که قسمتی از آن
در صفحه « ۵۰۴ » کتاب « آتش در افغانستان » اثر « مادام سستیوارت »
امریکایی نقل شده است. غلام صدیق خان اولاً گفتار « آستن چمبرلین »
وزیر خارجه انگلیس را در مورد عدم شناسایی سلطنت مجدد امان الله
خان تردید نموده و نوشته بود که سلطنت امان الله خان را دولت برتانیه به
موجب معاهده ۱۹۲۱ تسلیم نموده و بعد از آن هیچگاه این شناسایی
خود را پس نگرفته است، بنابراین واقعه چند روزه بیکه روی مصلحت
بینی در پادشاهی امان الله خان رخ داده و مربوط به سیاست داخلی
افغانستان میباشد، به هیچ وجه سبب قطع و ختم شناسایی دولت برتانیه
تلقی شده نمیتواند، سپس غلام صدیق خان به موضوع خودداری دولت
برتانیه از نقل اموال ترانزیتی افغانستان از خاک هند به داخل خاک
افغانستان اشاره و آنرا مخالف معاهده ۱۹۲۱ دانسته و اظهار تعجب
نموده بود که اسلحه و وسایل نفیسه و دیگر لوازمی که خود امان الله
شخصاً در اروپا از کشورهای دوست بشمول انگلستان به قسم هدیه
دریافت نموده و یا خریداری کرده است، چگونه امروز به بهانه اعلان
جانبداری از ارسال و تسلیم آن به او انکار شده میتواند. بعد غلام
صدیق خان به سوابق تاریخی روابط افغانستان و برتانیه اشاره نموده
گفته بود که در تاریخ طولانی روابط دو کشور، این بار اول است که دولت
برتانیه در خانه جنگی افغانستان سیاست غیرجانبداری خود را باینقسم
توجیه میکند، زیرا در سابق در مواقع خانه جنگی و مبارزه شاهان و
شهبازگان برای بدست آوردن تاج و تخت دولت برتانیه باوصف اعلان
غیرجانبداری هر زمامدار را در محل حاکمیتش به صورت حکمروا بالفعل

به رسمیت می شناخت و با او مراوده خود را ادامه میداد چنانچه در سال
های ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸ شیرعلی خان را که بعد از شکست و فرار از کابل،
هرات را مرکز خود قرار داده بود، بحیث زمامدار هرات و محمد افضل
خان را حکمران کابل می شناختند و اکنون از شناسایی پادشاه واقعی
و قانونی محض به نسبت اینکه در تحت شرایط مجبره پایتخت خود را به
قندهار انتقال داده است، انکار میورزند و با غاصب تاج و تخت در کابل به
مراودات دیپلماتیک ادامه میدهند، غلام صدیق خان در اخیر متذکر شده
بود که این پیش آمد غیر دوستانه دولت برتانیه که در حقیقت برضد ملت
افغانستان میباشد، اگر مورد تجدید نظر و تعدیل قرار نگیرد چون نتیجه
اش دوام خانه جنگی و برادر کشی و بریادی مملکت و تباهی ملت
میباشد، هرگز فراموش مردم افغانستان نخواهد شد.

متأسفانه این یادداشت نه تنها مورد توجه دولت برتانیه قرار نگرفت
بلکه اصلاً وزارت خارجه انگلستان از قبول آن انکار و یادداشت را
جنساً (البته بعد از اخذ کاپی آن که اکنون در اسناد دولتی انگلستان قید
است) توسط قونسل خود در قندهار مسترد نموده بود.

اما چیزیکه سبب ناکامی امان الله خان گردید، تنها این موقف منفی
و غرض آمیز دولت برتانیه نبود، بلکه بهم خوردن پلان طرح کرده خود او
بود به طوریکه گفتیم اساس این پلان را انتقال مرکز از قندهار به هرات
تشکیل میداد، لیکن به مجردی که این تصمیم بگوش مردم قندهار
رسید، آنرا علامه عدم اعتماد و ضمناً یک قسم تحقیر به خود تلقی نموده
جداً علیه آن قیام نمودند، آنقدر اصرار کردند که شاه مجبور شد پلان را
تفسیر بدهد و این بزرگترین اشتباهی بود که چنانچه دیده خواهد شد
موجب ناکامی تمام اقدامات مابعد گردید.

بهرحال، باز هم امان الله خان به مشاهده وجد و شعفی که از این

تصمیم درین مردم قندهار پیدا شده بود، به آینده بیشتر امیدوار گردید و با وصف محدودیت وسایل و فقدان منابع مالی و تجهیزات نظامی بسرعت درصدد تشکیل اردوی جدیدی برآمد و در ظرف سه ماه يك قوه هشت هزار نفری از قوای قندهار و قطعات امدادی که از گرشک و فراه خواسته شده بود، به وجود آمد و مردم شهر و اطراف قندهار دسته های داوطلب تشکیل دادند و این قوه در ماه حمل ۱۳۰۸ به قیادت خود شاه در حالیکه برادرش عنایت الله خان نیز همراهش بود، به عزم کابل حرکت کرد و عبدالاحد خان وزیر داخله با يك قطعه کشف پیش فرستاده شد تا مردم عرض راه را برای همکاری حاضر سازد. اردوی امان الله خان بدون مواجه شدن با مشکلات قابل ملاحظه ای در اواخر حمل به غزنی رسید و شهر غزنی را که در آن يك قوه کوچک دشمن وجود داشت به محاصر کشید، لیکن درین موقع راجع به اینکه آیا شهر را در محاصره گذاشته بدون فوت وقت جانب کابل حرکت نمایند و خود را به قوای وردک و هزاره که در عرض راه انتظار رسیدن شان را داشتند برسانند و از آنجا سر راست بکابل حمله کنند و یا اینکه اولتر کار غزنی را تمام نموده بعد با اطمینان خاطر به مارش خود به طرف کابل ادامه دهند، بین صاحب منصبان و مشاوران شاه مناقشه صورت گرفت، صاحب منصبان جوان که تعلیم یافته خارج بودند، شق اول را ترجیح میدادند، ولی اشخاص سالخورده این کار را پرمخاطره و دور از احتیاط دانسته اولتر طرفدار اشغال غزنی بودند که بالاخره همین نظریه دوم قبول شد و تمام قواء متوجه قلعه کوچک ولی مستحکم غزنی گردید و این واقعه نه تنها به حبیب الله فرصت داد تا قوای تازه دم و امدادی از طریق لوگر به غزنی اعزام دارد، بلکه سلیمان خیل ها که که قبلاً از طرف همان روحانی بزرگ فراری که پس از برآمدن امان الله خان از کابل به اجازه انگلیس بسرعت خود را از

هند به علاقه ارگون رسانیده و نظر به مخالفت های گذشته مشغول تبلیغات علیه امان الله خان بود، مرقع یافتند تا از پشت سر بر اردوی او حمله نمایند.

اشخاصیکه خود درین محاربه حاضر بودند، عقیده دارند که علاوه بر عوامل فوق عامل حیلت نیز درین تصمیم و دیگر تصمیماتی که برای فتح غزنی اتخاذ گردید، دخیل بوده است. اما چیزی که ثابت است اینست که در روز های محاصره غزنی دو شخص مجهول الهویه که یکی از آنها محققاً خارجی بوده داخل ورودگاه مورد اشتباه قرار گرفته از نزدیکی گذرنامه از سرحد هند بایک مقدار پول هندی و نزد دیگرش که افغان بود، کارد کلائی پیدا شد که میخواست همراهی آن بر شخص امان الله خان به بهانه تقدیم عریضه حمله کند، در اثر تحقیقات که به عمل آمد از روی جواب های بی ربط و غیر منطقی آنها، جاسوس بودند هر دو نفر واضح و محکوم به اعدام گردیدند. گویا انگلیس ها امان الله خان را هر جا قدم به قدم توسط جاسوسان خود تعقیب و توسط آنها نقشه های او را یکی بعد دیگری خنثی می نمودند...

اکنون امان الله خان را در غزنی گذاشته نظری بر سایر محاذات جنگ می اندازیم. پیشتر گفتیم که در این موقع هرات نسبت به تمام ولایات افغانستان اهمیت خاصی را حایز بود و مخصوصاً بدست داشتن آن در موقع شکست و عقب نشینی موجب تشنجات و تجدید عملیات میگردد، از همین جهت اولین ضربتی که از طرف قوای مخالف علیه امان الله خان وارد آمد، در هرات و آنهم بشکل کلاسیک با استفاده از اختلافات مذهبی بود که به صورت يك تصادم بی موجب و غیر منتظر مردم شیعه و سنی در نفس شهر به جان هم افتادند و در نتیجه عده از هر دو طرف کشته شدند، ولی باوصف این، در اثر مساعی بزرگان هر دو

از هم پاشیده تحت فرمان خود و اعاده معنویات آنها فرصت یافته باشد به دروازه هرات رسید و به آنها التیماتوم فرستاد که در ظرف بیست و چهار ساعت شهر را ترک نمایند...

به این قسم هرات در وقتی به دست قوای مخالف درآمد که امان الله خان در غزنی از دو جبهه تحت فشار قرار گرفته در حین فتح و کامیابی مجبور به عقب نشینی گردیده بود و یگانه محلی که میتوانست مثل شاهان و شهزاده گان سلف بطور مطمئن به آنجا پناه برده آنرا مرکز عملیات مجدد خود قرار بدهد همین شهر هرات بود که به این آسانی از دست او خارج شد.

واقعات شمال کشور:

اما در جبهه شمال به مجرد کشوده شدن آن، موفقیت های چشم گیری نصیب قوای طرفدار امان الله خان گردید، نایب سالار غلام نبی خان چرخنی که با يك دسته صاحب منصبان افغانی که از ترکیه و روسیه و دیگر کشورهای اروپایی باو پیوسته بودند در رأس يك قوه كوچك اما مجهز و متحرك در اوایل ماه ثور از خمیاب داخل خاک افغانستان گردیده بود، به يك حمله برق آسا مزار شریف را تصرف نمود و محمد قاسم نایب الحکومه حبیب الله و خلیل الله معاون او با قوای شکست یافته شان جانب میمنه عقب نشینی نمودند. غلام نبی خان مزار شریف را مرکز سوق و اداره خود قرار داده قوای معینی خویش را بدون معطلی جانب کابل سوق نمود و چون اکثر آنها سواره بودند در ظرف چند روز تاشقرغان را تصرف و به قوای سید حسین که از طریق آبدان میرعلم به استقبال آنها شتافته بود، شکست سختی را تحمیل کردند و خود از ایك گذشته از راه کوتل دندان شکن جانب دره بامیان پیشقدمی نمودند. این پیشرفت برق

فرقه، این فتنه به زودی خاموش ساخته شد، لیکن فضای تشنج و بی اعتمادی در شهر باقی ماند که به زودی بشکل قمر و بغاوت عساکر علیه صاحب منصبان شان اوضاع را به وخامت کشانید، دلیل ظاهری این قمر انتخاب قطعاتی بود که بایستی بقندهار برود و چون در آنوقت برخلاف معمول دو فرقه مشر در فرقه هرات وجود داشت، یکی محمد غوث خان مشهور که یکی از صاحب منصبان سابقه دار کار آزموده کشور بود و دیگری عبدالرحمن خان داماد سردار محمد ابراهیم خان نایب الحکومه که محمد ابراهیم خان سعی داشت امر منظوری او را به عوض محمد غوث خان از مرکز حاصل نماید و در این وقت فرصت بدست آمده بود که دامادش را در هرات نگهداشته و غنم اعزامی بامحمد غوث خان اعزام قندهار گردد و طبیعی است که این جانبداری هم وسیله بر افروختگی عساکر و صاحب منصبان گردیده زمینه را برای دست های مخفی که در پشت پرده مشغول کار بودند، آماده ساخت تا قطعات اعزامی را به قمر و قیام تحریک نمایند و چون عبدالرحمن خان فرقه مشر در مقابل بی اطاعتی یکی از قطعات از خشونت کار گرفت فی المحل از طرف عساکر یاغی به قتل رسید و زمانیکه محمد ابراهیم خان نایب الحکومه شخصاً بی احتیاطانه بدون ترتیبات به محل واقعه رفت او را هم با داماد دیگرش محمد صدیق امیر که مدیر خارجه بود، مورد حمله قرار داده و قطعه قطعه کردند و در خلال هرج و مرجی که بعد از این واقعه در هرات رخ داد، عبدالرحیم خان غنم مشر کوهستانی که از طرف حبیب الله با رتبه نایب سالاری از طریق مزار به طرف هرات اعزام شده و به میمنه رسیده بود، به شنیدن خبرهای واقعات اخیر بسرعت جانب هرات حرکت کرد و پیش از آنکه شجاع الدوله خان که در همین وقت از لندن رسیده بود، موقع خود را محکم نموده بتواند و با محمد غوث خان فرقه مشر به تنظیم مجدد عساکر

آسای قوای غلام نبی خان که مطابق نقشه قبلی همزمان با رسیدن امان الله خان به غزنی بود و مخصوصاً خیر شکست قوای سیدحسین به حدی حبیب الله و مشاورینش را درکابل پریشان ساخت که تصور میکردند در دو سه روز دیگر هر دو قوه درمدخل دره میدان باهم یکجا شده به کابل حمله خواهند کرد، در آن روزها سپاهیان شکستی سید حسین که به کابل رسیده بودند، حکایت میکردند که عساکر غلام نبی خان بسواری اسپ های بزکش بسرعت برق حمله میکردند و از پشت زین تفنگ را مابین دو گوش اسپ قرار داده فیر مینمودند و مثل «اله مان» بکس مهلت نمیدادند که خود را بچ کند...

بطوریکه در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر شده، عطاء الحق وزیر خارجه حبیب الله به مشاهده اوضاع نگرانی از فرانسس همفریز که درین وقت درسمله ناظر اوضاع افغانستان بود، درخواست کمک نمود، انگلیس ها پیش بین و آماده بودند زیرا درنقشه آنها اینهم پیش بینی شده بود و پیش از پیش برای مقابله با آن ترتیبات گرفته بودند، کسانیکه برای اجرای این رول درنظر گرفته شدند از جمله دوستان و متحدان قدیمی آنها یکی سیدعالم خان پادشاه سابق بخارا بود و دیگری ابراهیم بیگ لقی، همکار سابق انور پاشا که از چند سال باین طرف هردو درافغانستان اقامت داشته، پادشاه سابق بخارا درکابل و ابراهیم بیگ با دار و دسته اش تحت حمایه خلیفه قزل ایاق در سرحدات بلخ زندگی میکرد و با روی کار آمدن حبیب الله بر طبق اشاره استاد هردو متفقانه خودرا باو نزدیک ساخته در اشغال قطغن و مزار همکاری نمودند و اینک که بار دیگر موقع خدمتگزاری آنها رسیده بود، بدون فوت وقت به اتفاق هم، دست بکار شده ترتیبات لازمه را اتخاذ نمودند و بزودی سواران سریع الحركه لقی بدسته های کوچک درنقاط مختلف در امتداد جبهه طولانی که يك سر آن

در مزار شریف و سر دیگرش به دهنه دره غوربند رسیده بود، شروع به حملات گوریلایی کردند و خطوط مواصلات قوای غلام نبی خان را مورد تهدید شدید قرار دادند، که غلام نبی خان مجبور شد برای حفظ خط مواصلاتی خود بدون آنکه تأخیر وسکته درپیشرفت قطعات مقدم رخ داده باشد، قوای احتیاطی را که درمزار شریف آماده نموده بود، جهت دفع دار و دسته ابراهیم بیگ که نزد شوروی ها بنام «باسماچی ها» یعنی شورشیان معروف بودند به اطراف شهر مزار سوق نماید و باین قسم شهر مزار شریف بکلی از قوای نظامی خالی مانده بود.

درین وقت بازهم طبق پلان استاد قوای شکستی حبیب الله که در اطراف دهدادی به صورت تیت و پراکنده مراقب اوضاع بودند ترتیب گرفتند تا با يك خدعه ماهرانه بر مزار شریف حمله ناگهانی نموده و غلام نبی خان را غفلتاً دستگیر نمایند.

آنها صبح وقت توسط يك نفر ایلچی پیغام فرستادند که می خواهند خود را تسلیم نمایند و برای این مقصد يك عده ملاها از طرف آنها به قسم رویدار معه قرآنی که درحاشیه آن تسلیم و بیعت خود را بنام امان الله خان تحریر و مقام صاحب منصبان و مامورین بر آن امضاء و مهر نموده بودند به طرف شهر حرکت کرده اند، به طوریکه یکی از صاحب منصبان معیتی او حکایت میکند.

غلام نبی خان که شخص با تجربه بود، اولتر تولی محافظ خود را امر آماده باش داده و آنها را درنقاط حاکمه تقسیم نمود سپس خودش به استقبال وفد اعزامی از عمارت بیرون شد و مشاهده کرد که حقیقتاً يك جمعیت انبوه که البسه سفید در بر و قدیفه های کلانی سر و شانه های شانرا پوشانیده و دستمال های سفیدی را بر نوک چوب بلند نموده اند، ازطرف عزیز آباد بسوی باغ حضور پیش می آیند، ولی همینکه به تیر

رس دروازه باغ رسیدند، دفعتاً قدیفه ها را دور انداخته تفنگ ها را که در زیر آن پنهان و دستمال های سفید بنوک، تفنگ ها آویزان بود قراول گرفتند و از عقب جماعت بزرگ دیگری که کاملاً مسلح بودند شروع به دویدن نمودند.

غلام نبی خان بدون آنکه خود را ببازد به يك حرکت، تفنگ یاور خود را از شانه او گرفته يك فیر هوایی کرد و با صدای فیر او تولى محافظ که با ماشیندار ها مسلح بودند به يك آن از هر سو بر جمعیت مهاجمین شلیک نمودند و آنها را درحال بی ترتیبی مجبوری فرار گردانیدند و تا مسافه زیاد تعقیب نمودند تا اینکه بهرطرف پراکنده شدند.

این واقعه اگرچه به ذات خود يك حادثه كوچك بود، لیکن غلام نبی خان را متوجه ساخت که حمله برق آسایی او به کابل به طوریکه دراول سنجیده بود به آسانی انجام شده نمیتواند و هم ملتفت گردید که دست های مخفی دیگری در کار اند تا بهر وسیله که باشد جلو اقدامات او را سد نمایند، ولی بازهم خون سردی خود را حفظ نموده انتظار خبرهای خوش را از جبهه مقدم که اکنون در دو دسته یکی در دره غوریند به استقامت چهاربکار و دسته دیگر از راه بامیان به استقامت کوتل حاجی گلک به مقصد ملحق شدن با قوای هزاره به سرکردگی بچه شاهنور در حال پیشرفت بود میکشید و خودش شب و روز اطراف مزار شریف را حراست می نمود.

در این وقت بود که تیلگراف برادرش غلام صدیق خان بدست او رسید که در آن از خارج شدن امان الله خان از افغانستان اطلاع میداد و ضمناً توصیه میکرد که بزودی قوای خود را جمع و آمادگی خروج را بگیرد...

غلام نبی خان که در آستانه کامیابی انتظار چنین پیش آمدی را

هرگز نداشت، مدتی با مشاورین خود به مشوره نشست اکثریت آنها طرفدار نظریه غلام صدیق خان بودند اما خودش مثلیکه در سنوات مابعد بارها از زیانش شنیده شده بود، تردد داشت و میخواست پلان خود را دنبال کند، لیکن در همین وقت يك پیغام تیلیفونی غلام حیدرخان غند مشر رئیس ارکان قوای اعزامی او از تاشقرغان رسید که از بازگشت سید حسین در رأس يك قوه بزرگ و تازه دم و پیشقدمی آنها به طرف تاشقرغان خبر میداد. این خبر عزم مجلسیان را جزم نمود لیکن بازهم غلام نبی خان مدت سه روز این خبر را پنهان نگهداشت تا قطعات پراکنده خود را در نقاط معین جمع نماید و درحالیکه از هر طرف مورد حمله قرار گرفته بود، بدون تلفات قابل ملاحظه توانست عملیات تخلیه را به صورت منظم به انجام برسانند و مانند يك قوماندان شجاع، آخرین شخصیکه درکنار رود آمو پا به کشتی گذاشت، خود او بود.

مرحله آخر درامای غم انگیز:

امان الله خان که قوایش در غزنی از دو طرف در دندانهای گاز انبور مخالفین گیر آمده بود، به سختی خود را تا مقر عقب کشید و فروکش کرد. در اینجا غلام جیلانی خان چرخى وصاحب منصبان جوان که از ترکیه با او آمده بودند، با دو کتدک عسکر امدادی از قندهار به ورودگاه شاهی رسیدند و خبر فتح مزار شریف از طرف غلام نبی خان و رسیدن شجاع الدوله را به هرات با خود آوردند، این خبرها درعالم پریشانی و مایوسی فی الجمله موجبات خوشی ویلند ساختن معنویات همه را فراهم نمود. امان الله خان پس از يك کنفرانس حربی غلام جیلانی خان را به رتبه نایب سالاری به عوض عبدالاحد خان وزیر داخله به حیث قوماندان قوای مدافع تعیین نمود و تصمیم گرفته شد که خود او به قندهار

برگردد و به جمع آوری قوای تازه تقویه جبهه جنگ بپردازد. بعد از این تصمیمات، شاه در اتاق هوتل مقرر که قرارگاه او بود، بریستر افتاده بر نقشه های آینده می اندیشید.

اکنون قناعت حاصل کرده بود که یگانه راه چاره اینست تا مطابق همان نظریه خردمندانه اولی خسروش محمود طرزی سر راست به هرات برود و دور از تشویش و تعقیبات دشمنان نقشه تازه طرح و آنرا عملی نماید. او مخصوصاً از موجودیت غلام نبی خان در مزار شریف احساس اطمینان می نمود... حتی انتظار داشت که شاید قبل از رسیدن او به هرات، غلام نبی خان کابل را اشغال نماید...

هنوز این اندیشه های خوشبینانه او به پختگی نرسیده بود که زنگ تیلیفون به صدا آمد، در آنطرف لین صدای آشنای عبدالعزیز خان وزیر حریبه را شنید که با لحن گرفته ای خبر سقوط هرات را به اطلاع او می رسانید.... يك دقیقه هردو خاموش ماندند بعد از آن امان الله خان خود را کمی جمع نموده پرسید: غنبدیکه از هرات حرکت کرده بود، به کجا رسیده است؟ عبدالعزیز خان جواب داد که آنها پس از شنیدن خبر سقوط هرات در نزدیکی فراه محمد امین خان تاتا و دیگر صاحب منصبان خود را دستگیر نموده میخواستند به هرات برگردند، اما محمد انور خان فرقه مشر نورزایی حاکم اعلی و قوماندان عسکری فراه به صورت عاملانه آنها را خلع سلاح نمود...

امان الله خان گوشك را گذاشت و زنگ سرمیزی را به صدا درآورد. لالا سید میر پیش خدمت خاص او داخل شد، امان الله خان حسن جان منشی خود را احضار کرد و عزم خود را برای حرکت فوری جانب قندهار بار اطلاع داد و سفارش کرد که بجز اشخاص معیتی و غلام جیلانی خان چرخنی کس دیگری آگاه نشود، او در این وقت تصمیم خود را گرفته بود،

تصمیمی که نه تنها برای شخص خودش بلکه برای آینده افغانستان نیز اهمیت بزرگی را حایز بود. دو شخص تا لحظات اخیر هم سعی کردند او را از این عزمش منصرف سازند، یکی عبدالهادی خان داوی که تازه از کابل رسیده و باو ملحق شده بود و دیگری عبدالعزیز خان وزیر حریبه آنها پیشنهاد کردند که درین قبایل درانی داخل شود از آنها کمک بخواهد و گفتند یقین است که همراه او ایستادگی خواهند کرد و اگر مجبوریت پیدا شود او را محفوظ بسرحد خواهند رسانید... اما امان الله خان نپذیرفت زیرا او در اینوقت امید و اعتماد خود را از دست داده بود...

بهرحال، امان الله خان در اول صبح به قلات رسید و ذریعه تیلیفون والی علی احمد خان را از قندهار احضار کرد، علی احمد خان در رباط میوند با امان الله خان ملاقی شد و به تفصیلیکه قبلاً ذکر کردیم، امان الله خان او را به وکالت خود بحیث قوماندان اعلی کل قوا تعیین نموده و امر کرد که بلا فاصله جانب قلات مرکز قوماندانی خود حرکت نماید. اما خودش بدون اینکه به شهر قندهار داخل شود، مستقیماً راه سرحد را در پیش گرفت و در حالیکه تمام خانواده وعده از وزیرانش در عرض راه بار یکجا شده بودند، بروز سه جوزا ۱۳۰۸ مطابق ۲۴ می ۱۹۲۹ ذریعه موتر سرحد افغانستان را عبور کرد و در مقابل تهانیه سرحدی خود را به سرحد دار انگلیس معرفی نمود، سرحددار بلافاصله آنها را به داک بنگله رهنمایی نمود و موضوع را به حاکم چمن خبر داد، حاکم چمن تیلگراف مستقیم و اشد عاجل بنام وایسرا به سمله مخایره کرد که در ظرف نیم ساعت بدست شخص «لاردایروین» رسید، لاردا ایروین که بعد ها بنام «لاردا هیلفکس» در زمان جنگ دوم جهانی بحیث وزیر خارجه انگلستان شهرت زیاد حاصل کرد، از سه سال به اینطرف یعنی قبل از آغاز بحران افغانستان این وظیفه حساس را به عهده داشت.

بطوریکه در اسناد رسمی دولت برتانیه ذکر است، نایب سلطنه يك دسته هند^(۱) بعد از خواندن این خبر که معلوم میشد بیصبرانه انتظار آنرا داشت، بی اختیار فریاد کشید «بالاخره... از شر او خلاص شدیم» و بعد به یاور خود چنین دیکته کرد (اکنون از هیچ قسم رعایت باو دریغ نشود... نه بحیث يك پادشاه... بلکه بصفت يك پناه گزین) لیکن به هیچ صورت اینجا مانده نمی تواند، باید هرچه زودتر خاك هند را ترك نماید....

بیست و چهار ساعت وقت گرفت تا حکومت هند بعد از مشوره با لندن راجع به طرز اعلان این خبر تصمیم بگیرد و فقط صبح روز ۲۷ می ۱۹۲۹ مطابق ۶ جوزا ۱۳۰۸ بود که مردم دنیا از طریق جنراید و آژانس های خبر رسانی از خارج شدن امان الله خان از افغانستان اطلاع حاصل کردند.

شاید تصادفی نبوده باشد که نادرخان روز ۶ جوزا یعنی روز اعلان خروج امان الله خان را از افغانستان بدون کدام اساس تاریخی و توجیه منطقی بنام روز سالگرد استقلال افغانستان جشن میگرفت... اما این وجد و شعف نایب السلطنه هند بطوریکه وقایع مابعد نشان داد قدری پیش از وقت بود... امان الله خان رفت اما ملت افغانستان باقی ماند، ملتی که در برابر دشمنان خود هرگز اسلحه را بر زمین نمی گذاشت... افغانها در هر کجا که بودند از اینطرف سرحد و آنطرف سرحد به مبارزه بی امان خود دوام دادند و چنانچه یکی از صاحب منصبان پخته مغز انگلیس بنام «روس کیبل» که افغانها را خویتر می شناخت^(۲) پیشگویی کرده بود. انگلیس ها تا روزیکه خاك هند را ترك کردند، یعنی تا بیست سال دیگر يك شب هم از دست افغانها خواب آرام نداشتند.

(۱) يك دست او در بازی پولو از شاخه جدا شده بود.

(۲) عین گفته «روس کیبل» چنین بود: امان الله چنان آتشی را افروخته است که تاسالهای دراز آنرا خاموش ساخته نخواهیم توانست.

در قسمت های گذشته درباره وقایعی صحبت کردیم که منجر به ناکامی اقدامات مجدد امان الله خان در قندهار و سرانجام به خارج شدن خود او و طرفدارانش منتج گردید، گویا قسمت سوم «ماستر پلان» امپریالیسم انگلیس هم به همدستی ارتجاعیون داخلی کامیابانه انجام یافته و اینک موقع آن رسیده بود تا بازیگر اصلی که «نادر» باشد وارد صحنه عمل گردد که اکنون با استناد مدارک مؤثق داخلی و خارجی بشرح این قسمت می پردازیم.

قسمت سوم ماستر پلان انگلیس

انتخاب نادر خان

در موقعیکه بحران داخلی افغانستان در جریان بود، نادر و برادرانش در جنوب فرانسه وقایع را دقیقانه تعقیب میکردند، آنها اگرچه به ظاهر از صحنه عملیات دور بودند، لیکن رابطه شان با کارگردانان ماستر پلانی که برای برهم زدن رژیم مترقی افغانستان که به همکاری او تهیه شده بود، چه در داخل افغانستان و چه در خارج آن به صورت صحیح و دقیق قایم بود که نه تنها از رویدادهای مختلف بسرعت اطلاع حاصل میکردند، بلکه بر علاوه می توانستند عواقب این رویدادها و حتی صحنه های مابعد آنرا هم پیش بینی نمایند.

یکی از اشخاصی که بعد از ناکامی توطئه پتیاله که در پروگرام ما قبل ذکر شد و پس از برطرفی شاه محمود از حکومت اعلی سست مشرفی به حیث رابط بین مقامات انگلیس و برادران فراری در جنوب فراتسه عرض اندام نمود، عبدالواحد شینواری بود که به نام مستر وید استرلیایی شهرت داشت. این شخص از جمله همان افغان های سرحدی

بود که در اخیر قرن گذشته با شترهای خود به استرلیا مهاجرت نموده کاروانهای اشری را در دشت های پهناور آن سر زمین به کار انداخته و در نتیجه ثروت کافی بدست آوردند و بعضی از آنها دوباره به سرحد برگشتند. مستر «وید» تاجایی که از اسناد محرمانه دولت برتانیه بر می آید در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۴ یعنی مقارن فتنه مسلح لنگ به افغانستان آمده خود را به حیث یک افغان با احساس که میخواهد تجربه و سرمایه خود را به خدمت افغانها وقف نماید معرفی نمود و پیشنهاد کرد که امتیاز استخراج معدن طلای قندهار و تجارت چوب کنر به او داده شود و برای این مقصد ده هزار پوند طلا را به قسم حق الامتیاز پیشنهاد نمود ولی هر چند پیشنهاد او جالب بود، املا به زودی آشکار شد که در پشت پرده دست انگلیس کار می کرد و شرکای اصلی او مؤسسات انگلیسی بوده و او فقط غایبده آنها به شمار میرفت و مقصد اصلی پیدا کردن راه نفوذ به مناطق حساس افغانستان بوده است، چنانچه امروز در اوراق محرمانه دولت برتانیه این حقیقت واضح گزیده و به طوری که در صفحه ۴۵۲ کتاب «آتش در افغانستان» اثر «مادام سسیورات» امریکایی به ملاحظه میرسد، مستر «وید» مذکور پس از رد شدن پیشنهاد آتش از طرف حکومت افغانستان در سال ۱۹۲۵ به اتاشه نظامی سفارت برتانیه در کابل نوشته بود که هنوز هم یگانه آرزوی او خدمت به منافع دولت برتانیه بوده و یقین دارد که در این راه نادر که سال گذشته در پاریس با ملاقات نموده است، بازی کمک و همکاری خواهد نمود.

شخص دیگری که به زودی با مستر «وید» همکار و هم دست می شود، «ایم. ای. حکیم» است که درین وقت به نام غایبده «انیر» تاجر آلمانی که تجارتخانه در کابل دارد، بین کابل و پشاور در رفت و آمد می

باشد و این همان حکیم جان مشهور است که بعدها بحیث رابط و غایبده معتمد نادر در مسایل محرمانه یا مقامات عالی رتبه دولت برتانیه در هند اجزای وظیفه مینمود و بعد از پادشاهی نادر مرکز فعالیت خود را به کابل انتقال داده تمام خریدارهای حکومتی در انحصار او درآمد، باین تفصیل می بینیم که عناصر مخالف رژیم امان الله خان و وابسته گان دستگاه استعمار انگلیس از کدام زمان باهم ارتباط داشته و اقدامات شان که بظاهر از هم جدا و پراکنده معلوم میشود، در حقیقت مربوط به یک نقشه واحد و استادانه بوده است.

بهر صورت در ماه عقرب ۱۳۰۷ «مستر وید» دوباره فعال می شود، این دفعه او به کمشنر پشاور مراجعه و پیشنهاد می کند که «نظر به روابط نزدیکی که با رؤسای قبایل باغی در مشرقی و نفوذی که در کابل دارد، مصئونیت مواصلاات حکومت برتانیه را با سفارت شان در کابل تأمین نموده و هم حفاظت سفارت برتانیه را در کابل توسط افراد قبایلی به عهده بگیرد»

این پیشنهادات اگرچه در آنوقت بسیار جالب بود، اما حکومت هند بعد از مشوره با «همفریز» نظر به اینکه حکومت افغانستان این شخص را ممنوع ورود معرفی نموده است. فرستادن او را به کابل نظریه نداده لیکن به طوری که در صفحه ۴۵۳ کتاب «آتش در افغانستان» به حواله اسناد محرمانه دولت برتانیه اشاره رفته است، به کمشنر پشاور اجازه داده می شود تا در مقابل پرداخت پول، هر قسم خدمت دیگری را که لازم بدانند از او حاصل نمایند. عبارت دیگر برای مسعر «وید» در منطقه سرحد و سمت مشرقی افغانستان دست آزاد داده می شود، تا به همکاری دیگر کارگردانان مهم این صحنه که در رأس آنها چنانچه دیدیم شخص لارنس ستاره دستگاه جاسوسی انگلستان قرار دارد، پلان عملیات علیه

حکومت افغانستان را پیش ببرد، یکی از کارهای او در این وقت تهیه اعلامیه هجده فقره ای معروف علیه امین الله خان بود که توسط او در مطبوعه «اقبال پرس» پشاور طبع و در بین قبایلی توزیع گردهد و کار دیگرش نجات و بازگشتاندن پیلوت و طیاره انگلیس بود که در جگدک فرود آمده بود.

بهر حال، خبر شورش شینوار، برادران فراری را در جنوب فرانسه چنان بیقرار ساخت که بدون انتظار انکشاف اوضاع و یا دریافت هدایت از کار فرمایان خود، خود سرانه جهت حرکت جانب افغانستان داخل اقدامات شدند، به طوری که در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر است، هاشم به تاریخ ۱۰ دسامبر یعنی پیش از حمله حبیب الله کلکانی به کابل به قونسلگری انگلیس در شهر «نیس» رفته برای خود و دو برادرش نادر و شاه ولی تقاضای ویزه ترانزیت را از خاک هند مینماید، اما قونسل انگلیس بر طبق مقررات اولتر ویزه دخول به افغانستان را مطالعه میکند، از اینرو هاشم به پاریس رفت و تقاضای خود را به سفارت انگلیس در آنجا تکرار نمود، آنها عین جواب را دادند و در اثر اصرار وی که میگفت او و برادرانش اشخاص معروف از دوستان نزدیک دولت برتانیه می باشند و مقامات انگلیسی آنها را خوب می شناسند، بنابراین داشتن ویزه افغانی در مورد آنها ضروری نیست، توصیه کردند که درین صورت بهتر است شخصاً به لندن رفته از آنجا ویزه بگیرد در اثر این پیش آمد منفی سفارت انگلیس، هاشم که از یک طرف از نتیجه رفتن خود به لندن مطمئن نبود و از طرف دیگر نمی خواست سفارت افغانستان هم در این مرحله از عزم آنها مطلع شود، خود را مجبور دید تا به سفارت افغانی مراجعه نماید و سفارت هم مهلت خواست تا از مرکز کسب اجازه نماید. هاشم با اوقات تلخی به «نیس» مراجعت کرد، ولی در خلال همین ایام خبر

حمله حبیب الله کلکانی بر کابل در جراید انتشار یافت و بی قراری برادران به اوج خود رسید.

همان بود که هاشم بار دیگر به قونسلگری انگلیس در «نیس» مراجعه و از طرف نادر از قونسل تقاضا کرد تا پیام خصوصی او را به تیلگرام رمز به لندن اطلاع دهد، در این پیام طوری که در صفحه «۴۷۷» کتاب آتش در افغانستان تذکر رفته از حکومت برتانیه مطالبه شده بود، تا یک مامور عالیرتبه را که بزبان فارسی بلد باشد جهت گفتگوی محرمانه سیاسی به «نیس» اعزام دارند. البته قونسل برتانیه و سفارت انگلیس در پاریس قبلاً در اثر مراجعات اول هاشم منحیث وظیفه موضوع را به مقامات مربوطه خود اطلاع داده بودند و آنها هم از حیث ارتباط مسئله را سلسلتاً به سفارت برتانیه در کابل ارجاع نموده بودند و همقریز که این اقدام نادر برادرانش را عجولانه و خلاف نقشه مورد نظر خود می داشت و مخصوصاً از افشاء شدن پیش از وقت نقشه اصلی اندیشه داشت، در جواب توصیه نموده بود تا فعلاً ازدادن ویزه به آنها خودداری شود، چنانچه قونسل انگلیس در «نیس» دو روز بعد به هاشم اطلاع داد که نه به آنها ویزه داده می تواند و نه حکومت برتانیه کدام شخصی را برای مذاکره نزد آنها میفرستد، طبیعی است نادر که انتظار چنین پیش آمد سرد و منفی را از طرف انگلیسها نداشت، فکر میکرد که کدام غلط فهمی رخ داده خواهد بود. بنا بر آن تصمیم گرفته شد که هاشم خان شخصاً به لندن مسافرت نماید و اوضاع را روشن سازد، هاشم خان برای گرفتن ویزه لندن به پاریس رفت و پس از دریافت ویزه برای احوال گرفتن به سفارت افغانستان مراجعه نمود و در آن جا برایش گفته شد که اجازه ویزه از کابل برای هر سه برادر مواصلت کرده است که به شنیدن آن هاشم خان که از خوشی زیاد در لباس نمی گنجید بلافاصله برای آوردن پاسپورت

های برادران خود به «نیس» مراجعت کرد. اکنون راه برای عزیمت آنها جانب افغانستان باز شده بود و آنها با ویزه افغانی میتوانستند از هر راهیکه خواسته باشند به افغانستان داخل شوند و ضرورت به انتظار مزید باقی نمانده بود، لیکن با وصف این، آنها جرأت آنرا نداشتند که بدون اجازه و موافقه مقامات برتانوی خودسرانه اقدام نمایند، ولو که برای بازگشتن به افغانستان هم باشد.

حقیقت اینست که امان الله خان با گرفتن تیلگرام سفارت پاریس که **آرژوی نادرخان** و برادرانش برای مراجعت به وطن اطلاع میداد چون از **جرمات** زیر پرده ویلان اصلی انگلیسها به اندازه کافی معلومات **نداشت**، باوجود یدگمانی ها و تجارب سابقه از روی حسن نیت این اراده **آنها را به مقصد معاونت یاخود تلقی نموده** تصمیم گرفت تا درین موقع **پاریک یکبار دیگر آنها را بیازماید**، در واقع در این وقت او وضع غربتی **را داشت که به هرخص و خاشاک دست می اندازد**. همچنانکه والی علی **احمد خان دشمن دیرینه** خویش را به سفارش مادر خود در این روزها **بحیث رئیس تنظیمه سمت مشرقی به جلال آباد اعزام کرده** بود اکنون **اصیدوار بود که نادر و برادرانش را برای دفع حبیب الله کلکانی مورد** **لستفاده قرار داده و برطبق ضرب المثل مشهور «سرمار را بدست دشمن** **بگوید»** لهذا درتیلگرامیکه به سفارت پاریس مخابره شد ازاین آرژوی **نادرخان و برادرانش حسن استقبال به عمل آمده ولی بازهم از روی احتیاط** **هدایت داده شد تا از طریق ماسکو و تاشکند با طیاره شوروی بکابل** **بپیایند و ضمناً به غرض نشان دادن اعتماد مزید به شخص او هدایت داده** **شد تا هدایت الله پسر ارشد شاه را که در فرانسه مشغول تحصیل بود،** **نیز با خود بیاورد و ازطرف دیگر در همان موقع شاه محمود برادر خورد** **نادرخان را که پس از برطرفی ازحکومت اعلی مشرقی بظاهر بحیث معین**

وزارت داخله وظیفه دار بود، و درحقیقت بیکار و بلا تکلیف بسر میبرد، نزد خود خواسته، استمالت نمود و قوماندانی یکی ازجبهات حساس پایتخت را که **جبهه ده سبز و خواجه** رواش باشد، باو تفویض کرد. این **جبهه اگرچه در جنگ های حبیب الله کلکانی بیشتر رول تدافعی را دارا** **بود، اما از سبب اینکه میدان طیاره شیرپور و محبس عمومی کابل (که** **در قلعه تاریخی شیرپور موقعبت داشت) نیز تحت اثر آن بود، درآنوقت** **اهمیت خاص راحایز بوده و چنانکه دیده شد درموقع حمله دوم حبیب الله** **اولین محاذیکه بدون جنگ ازهم پاشید، همین محاذ بود...**

در همین بین چون باحمله دوم حبیب الله و شکست قوای حکومتی، **امان الله خان خلع و به قندهار عزیمت نمود**، همفریز وزیر مختار برتانیه درکابل که **مراقب اوضاع بود، بدون فوت وقت ازحکومت خود خواهش** **کرد تا به صورت فوری با نادر تماس گرفته برای او و برادرانش ویزه** **ترانزیت صادر نمایند تا بدون تأخیر بطرف هند حرکت کنند**. همفریز **درتیلگرام خود تصریح نموده بود که: «ولو این اقدام دولت برتانیه سبب** **نارضایتی حبیب الله امیر جدید کابل را موجب گردد بازهم موجودیت** **نادر و برادرانش در این موقع در افغانستان بسیار مهم و ضروری است»**. **که سند مذکور در اسناد محرمانه دولت برتانیه موجود میباشد**. همانست **که به تاریخ ۲۱ جنوری ۱۹۲۹ سفارت انگلستان در پاریس تیلیفونی با** **نادر تماس گرفته او و برادرانش را برای اخذ ویزه به پاریس دعوت نمود** **و در پاریس سفیر انگلیس شخصاً آنها را ملاقات نموده و از وقفه که** **درصدور ویزه رخ داده بود، معذرت خواست و ویزه دیپلوماتیک ازطریق** **هند با سفارش نامه مخصوص برای هرسه برادر اعطاء کرد و همچنان** **برای «ریز رویسن» جای درکشتی انگلیس «قیصر هند» که هفته بعد از** **بندر ماری عازم هند بود، به آنها مساعدت نمود.**

به این قسم دوره، انزوا و انتظار مرگبار سه ساله نادر و برادرانش در جنوب فرانسه به پلیمان رسیده و اینک به کمک دوستان غمگسار خویش یکبار دیگر خود را در آستانه فعالیت های تلزه و امید بخشی مشاهده می کردند وجد و شغف نادر به حدی بود که نه تنها هدایت صریح دولت متبوع خود را برای آمدن از طریق ساسکو نادیده گرفت، بلکه بر علاوه شهزاده خوردسالی را که سرپرستی اش در این مسافرت به شخص او سپرده شده بود، نیز فراموش کرد. میگویند صبح روزیکه از پاریس به طرف بندر ماری حرکت می کرد، این بیت را که خودش به لهجه هندی سروده بود، زمزمه می نمود:

ای پری رویان «پاری» وقت آرام شما

بنده رخصت می شوم الله نگهبان شما

از طرف دیگر حبیب الله کلکانی نیز نادر را يك رقیب احتمالی برای خود تلقی مینمود، و چون از مخالفت او و امان الله خان اطلاع داشت، میخواست او را به حلقه خود داخل سازد و یا لااقل وی را تحت کنترل خود داشته باشد، همان بود که در هفته اول تخت نشینی خود شاه محمود را بحیث مشاور خصوصی خویش تعیین نموده و احمدشاه پسر کاکای او را با عبدالعزیز پسر مامای هاشم برای آوردن نادر بکابل به اروپا اعزام نمود و به آنها هدایت داده شد که تا پول سفر خرج خود را از وکیل التجار پشاور اخذ نمایند. ولی عبدالحکیم وکیل تجار که از طرفداران جدی امان الله خان بود، امر حبیب الله را نپذیرفت و این بار نیز مانند رساندن آنها از کابل به پشاور که با طیاره، پوسته سفارت انگلیس صورت گرفته بود، بدوش دولت برتانیه افتاد تا آنها را به مصرف خود از هند خارج و به کشتی بنشانند. چنانچه در اوراق محرمانه دولت برتانیه به این موضوع اشاره بعمل آمده است و همین خود نشان

میدهد که انگلیس ها از عزم و اقدام حبیب الله برای برگرداندن نادر آگاهی کامل داشتند، اما چون پلان خود شان پیشتر طرح شده و متوازی با اقدام حبیب الله در جریان بود، به هیچ قیمت نمی خواستند در این مرحله که هنوز امان الله خان داخل صحنه بود، مراحل بعدی نقشه آنها فاش شود، از اینرو با اینکه میدانستند که در اینوقت نادر و برادرانش در کشتی قیصر هند جانب بمبی در حال حرکت میباشند از فرستادن نمایندگان حبیب الله نه تنها ممانعت بعمل نیاوردند، بلکه تسهیلات هم برای آنها فراهم نمودند.

درحالیکه نمایندگی های سیاسی و قونسل انگلیس در اروپا نظر به عدم معلومات صحیح از نقشه های محرمانه کشور خود در مورد معامله با این وابستگان دیرینه دولت برتانیه بطوریکه دیدیم، دچار تردد و اشتباهاتی شده بودند.

اما دوائر سیاسی لندن و دهلی نسبت به پیش آمد با آنها و رولی که از ایشان انتظار برده میشد، کمترین تردد و تزلزلی وجود نداشت. بلکه درین روزهای حساس با کمال بی صبری انتظار رسیدن آنها را به صحنه، عملیات که هند باشد، می کشیدند و یگانه اندیشه آنها این بود تا نقشه مورد نظر شان در اثر عوامل گوناگون پیش از وقت افشاء و خنثی نگردد. چنانچه این نگرانی حکومت هند که مسوولیت پیشبرد نقشه را بعهده داشت، از پیام محرمانه و یسرا که بذریعه تیلگرام رمز تاریخی ۱۳ فبروری ۱۹۲۹ مقارن حرکت کشتی قیصر هند از بندر ماری بطرب بمبئی بنام «وایسکونت پیل» وزیر هند به لندن مخابره شده بود، خویش درک شده میتواند. درین پیام که فشرده آن در صفحه (۵۰۱) کتاب «آتش در افغانستان» به استناد اوراق محرمانه دولت برتانیه نقل شده وصف تبلیغات فتنه انگیزانه که در زمینه براه انداخته شده است،

خوشبختانه اوضاع کم کم به نفع ما شکل میگیرد. امیدوارم موفق شویم (نادر را بدون برانگیختن سر و صدا و هیجان مخالفان، زیاد به اینجا برسانیم... شك نیست که در شرایط موجود او نقش مهره برنده را در صحنه سیاست مغشوش افغانستان بازی خواهد کرد و این يك شانسی خداداد است...)

و متعاقب این پیام به تاریخ ۲۳ فبروری یعنی سه روز پیش از رسیدن کشتی به بندر بمبئی پیام دیگری به نام گورنر بمبئی ارسال و در آن بطوریکه در صفحه (۵۱۷) کتاب فوق الذکر دیده میشود، چنین هدایت داده بود:

بالهجه بسیار دوستانه و عذر خواهانه به «نادر» فهمانده شود که بخاطر ملاحظات سیاسی و در عین زمان به رعایت مصالح و موقعیت خود او حکومت هند نمیتواند احترامات و تسهیلاتی را که وی در دل داشت، بعمل بیاورد، و یقین دارد که جناب شان دلیل واقعی این کار را خوبتر درک خواهند کرد، به همین سبب انتظار میرود که آنها هم به سهم خود از هرگونه فعالیت سیاسی خودداری ورزیده و هرچه زودتر جانب افغانستان حرکت نمایند.

در پایان این هدایت نامه توصیه شده بود تا سامان و لوازم آنها بدون تشریفات گمرکی به اختیار شان گذاشته شود و هم برای حفاظت آنها ترتیبات لازم اتخاذ گردد.

نادر و برادرانش به تاریخ بیست و سه فبروری ۱۹۲۹ به بندر بمبئی مواصلت نمودند. اما پس از پیاده شدن آنها از کشتی نماینده ویسرای هند به نام «سی.جی. فریک» با نادر ملاقات نمود. فرستادن نماینده مخصوص در عرشه کشتی برای آن بود تا قبل از آنکه مامورین افغانی که برای استقبال آمده بودند، با او تماس بگیرند، مفاهات مقدماتی صورت گرفته

باشد. تاجایی که در اوراق محرمانه دولت برتانیه به ملاحظه میرسد، در ضمن همین مصاحبه، نادر به نماینده ویسرای هند اطمینان داد که نزد امان الله خان نمی رود و از امان الله خان پشتیبانی نمی کند و بالعکس بهر قسمی که آرزوی دولت برتانیه باشد رفتار خواهد کرد. بعد از این مذاکرات آنها از کشتی پیاده شده از طرف قونسل و دیگر افغانهای مقیم بمبئی استقبال شدند و در هتل تاج محل اقامت اختیار نمودند. در اینجا قونسل افغانستان مکتوب امان الله خان را به نادر تسلیم کرد که در آن از وی خواش به عمل آمده بود تا سر راست به قندهار نزد او بیاید. نادر در همان روز جواب این نامه را نوشته و به قونسل تسلیم نمود، در نامه مذکور که چند سال بعد متن آن در جوابات چاپی امان الله خان به مقابل اتهامات بی اساس نادر شایع شد، نادر به امان الله خان به قید قسم اطمینان داده بود که: «به او صادق می باشد، ولی چون مقصد یکی است، بهتر است به او اجازه داده شود تا از نقاط دیگر کشور برای رسیدن به مقصد، داخل اقدامات گردد».

نادر بعد از ارسال این نامه به بهانه خرابی صحت رابطه خود را با مامورین و اتباع افغانی قطع نموده تنها با مامورین انگلیس در تماس بود، تا آنکه پلان مقدماتی عملیات به او داده شد و سپس به طور خفیه هنگام شب او و برادرانش با قطار آهن رهسپار پشاور شدند. لیکن با وصف این رازداری ها، موضوع آمدن نادر به هند، در جراید انتشار یافته، نمایندگان جراید و احزاب سیاسی در هرجا به انتظار او بودند و همواره نسبت به عزایش از او سوال میکردند و نادر مجبور میشد تا به آنها اطمینان بدهد که برای امان الله خان کار میکند و خودش کدام ادعایی برای خود ندارد. همین بیانات واضح و صریح او بعد از اعلان پادشاهی اش حربه تیزی را برای عناصر ملی هند که طرفدار امان الله خان و مخالف انگلیس بودند،

جهت کوبیدن او و تحريك عقاید عامه مردم هندوستان و سرحد، علیه رژیم دست نشانده وی تشکیل داده بود.

اما در کابل، همفریز با بی صبری انتظار رسیدن نادر و برادرانش را می کشید. او در اینوقت حکومت خود را قانع ساخته بود که اگر سفارت برتانیه از کابل خارج گردد، دیگر سفارت خانه ها هم احساس خطر نموده از او متابعت خواهند کرد و سپس چنینکه شرایط مساعد گردد، به موافقه زمامدار دست نشانده خود شان، سفارت برتانیه دوباره افتتاح گردیده و به دیگر کشورها اجازه داشتن نمایندگی سیاسی داده نخواهد شد. چنانچه همین مطلب در اعلامیه مشهور شنواربها که از طرف گماشتگان همفریز تحریر شده بود، نیز به وضوح به مشاهده میرسید. لیکن برخلاف پیش بینی او از این تجویز به جز سفارت های دول عربی دیگر سفارت خانه های مقیم کابل برخلاف پیش بینی او پیروی نمودند، و چنانچه در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر شده، مخصوصاً سفارت شوروی در این قسمت موقف مستقلی را اتخاذ نمود که سفارت خانه های ترکیه و ایران نیز از آن پیروی کردند. چنانچه این سه سفارت تا اخیر دوره حبیب الله باتمام اعضای خود بصورت فعال در کابل باقی ماندند.

سفارت برتانیه یکماه بعد از پادشاهی حبیب الله کلکانی، ظاهراً مسدود بود، تمام اعضای رسمی آن یکی بعد دیگری کابل را ترك گفتند و حفاظت عمارت و دارایی دولت برتانیه به يك نفر مستخدم سرحدی تبعه هند بنام رحمت خان سپرده شده بود.

لیکن دریاطن همین رحمت خان که داستان فعالیت های جاسوسی و روابط خفیه او را با محمود سامی در قسمت گذشته شرح دادیم یکی از همکاران آزموده و باتجربه همفریز بشمار میرفت و در تمام مدت پادشاهی حبیب الله کلکانی مرادوات دولتی تماماً بذریعه او باحکومت هند صورت

میگرفت و درحقیقت سفارت برتانیه از کابل به پشاور انتقال یافته بود و تمام اعضای آن به شمول شیخ محبوب علی (سکرتر شرقی) نیز در آنجا انجام وظیفه می نمودند.

اما خود همفریز با اینکه هر روز از مسدود کردن سفارت سخن میگفت، ولی به امید جلب موافقه دیگر سفارتخانه ها مخصوصاً سفارت شوروی به بهانه دوام تخلیه اعضای دیگر سفارت خانه ها از افغانستان توسط طیارات انگلیسی، حرکت خود را به تأخیر می انداخت. تا آنکه بالاخره دانست که این نقشه او به کلی ناکام شده است و آنوقت با ظمطراق زیاد مثل يك جنرال فاتح درحالیکه بیرق برتانیه را زیر بغل گرفته بود به تاریخ ۲۷ فیبروری ۱۹۲۹ یعنی سی و چهار روز بعد از پادشاهی حبیب الله با آخرین طیاره انگلیسی از کابل به عزم پشاور روان شد. او قبل از عزیمت مدت شش ساعت با شاه محمود برادر خورد نادر ملاقات و مذاکرات مفصلی نموده بود که خلص آن در صفحه یکصد و شصت و هشت کتاب «بالها برفراز کابل» اثر ان بیکر و مارشال فضایی انگلیس ابولاچپمن درج است. مقصد از این ملاقات آن بود که چون شاه محمود از طرف حبیب الله جهت مفاهمه با قبایل شرقی و جنوبی تعیین شده بود، نامبرده طرز العمل خود را درین ماموریت حساس از سفیر برتانیه حاصل نماید. از طرف دیگر همفریز بسیار آرزو داشت تا شخصاً با نادر ملاقات و تبادل نظر نماید. از اینرو طی چندین تیلگرام که در آنروز ها به حکومت هند و حکومت برتانیه مخابره کرد، ضرورت همچو ملاقات را خاطر نشان نمود. مضمون یکی از این تیلگرام ها چنین است:

«قضا و قدر من و نادر و برادرانش را که قدیمترین و نزدیکترین دوستانم در افغانستان می باشند، دريك وقت و دريك محل جمع کرده است اگر اکنون از دیدن آن خودداری نمایم یقیناً در نزد آنها غلط فهمی

پیدا خواهد شد، چون بهرحال مطبوعات هند و روسیه در باره من تبلیغات مخالفانه کردنی هستند، درین صورت آزردہ ساختن چنین يك فامیل با نفوذ افغانستان به نظر من کار نامناسبی خواهد بود...»

اما ملاقات موعود همفریز و نادر به همان روز اول ورود طرفین به پشاور که ۲۷ اپریل ۱۹۲۹ باشد، در اقامتگاه همفریز در اتاق در بسته به طور محرمانه صورت گرفت و طرفین روی پلان آینده عملیات صحبت مفصل نمودند و تمام جنبه های موضوع را مورد مطالعه قرار دادند. تاجاییکه از راپورهای همفریز استنباط میشود، نادر درین ملاقات مکتوب تازه امان الله خان را که روز قبل توسط قاصد مخصوص برایش رسیده بود، به همفریز نشان داد. درین مکتوب که لحن آمرانه داشت، امان الله خان به نادر هدایت داده بود تا به صورت فوری به کندهار بیاید. اما نادر به همفریز اطمینان داد که این امر او را مثل امر اولش که بازگشت او را از طریق روسیه هدایت داده بود، قبول نخواهد کرد. ضمناً نادر راجع به پلان عملیات خود گفته بود که او و برادرانش از ولایت مشرقی و جنوبی شروع به فعالیت خواهند کرد، ولی جزئیات این کار بعد از ملاقات با شاه محمود که درینوقت درخواست بود تثبیت خواهد شد.

نادر به توصیه همفریز با مستر «ولتن چیف» کمشنر پشاور نیز ملاقاتهایی نموده جزئیات کار را باو و همکارانش مورد مذاکره قرار داد و ضمناً اشخاصی را که بین آنها وظیفه قاصد و رابط را اجرا نمایند، به همدیگر معرفی نمودند. این اشخاص از طرف انگلیس ها صاحب زاده شیخ محمد صادق و ام. ای حکیم و از طرف نادر حاجی محمد اکبرخان و الله نوازخان بودند، يك نتیجه این ملاقاتها آن بود که نادر تا آنوقت در محافل عمومی و ضمن ملاقات با نمایندگان احزاب سیاسی و مصاحبه با خبرنگاران به صورت واضح خود را نماینده امان الله خان معرفی می

کرد، اکنون نام امان الله خان را به کلی ازگفتار خود حذف نموده بود، چنانچه درموقع ادای نماز جمعه درمسجد جامع پشاور که او و والی علی احمد خان هر دو البتہ هرکدام به صورت جداگانه بدون اطلاع ازهمدیگر درآن اشتراک ورزیدند، نادر ضمن خطابه تنها از مساعی خود و برادرانش برای نجات وطن ازسلطه دزدان سخن گفت و ضمناً معاونت مردم سرحد را تقاضا کرد و بعد از آن تا وقتیکه در پشاور بود، حتی المقدور از تماس با اعضای احزاب سیاسی مخصوصاً جماعت خلاف که در اینوقت به سرکردگی خان عبدالغفار خان در سرحد بسیار فعال و در وقایع افغانستان طرفدار امان الله خان بودند، احتراز میکرد.

عبدالغفار خان بعد از شنیدن بیانات نادر، به پیروان خود گفت که اکنون باید از معاونت به او خودداری نمایند چرا که بر منافقت و یقین حاصل کرده است و خوب میدانند که وی به طرفداری امان الله خان کار نخواهد کرد بلکه بالعکس به کمک فرنگی برخلاف او و برای شخص خود داخل اقدامات می باشد. از طرف دیگر آوازه داخل شدن احتمالی آنها در بین قبایل مشرقی و جنوبی، حبیب الله را در کابل ناراحت ساخته بود، او نسبت به عزایم انگلیس ها بدگمان شده و تلاش داشت تا هر چه زودتر وی را به چنگ خود بیاورد، از اینرو تیلگرامی به همفریز که درپشاور بود، به این مضمون مخایره کرد: «چون راه مشرقی هنوز امن نیست، حکومت هند از روی همکاری يك طیاره را به اختیار نادر و برادرانش قرار داده و آنها را به صورت فوری به کابل اعزام دارند». طبیعی است که نه همفریز و نه حکومت هند هیچکدام برای برآورده ساختن این خواهش او حاضر نبودند. باوصف این قرار عادت بجواب تیلگرام مذکور به حبیب الله اطمینان دادند که هر وقت نادر و برادرانش آماده رفتن به کابل باشند، يك طیاره به اختیار شان گذاشته خواهد شد...

خالیکه در همین روز ها نادر و شاه ولی از راه تل به استقامت خوست و هاشم از راه علاقه مهمند به استقامت جلال آباد حرکت کرده بودند.

اکنون به طوریکه یک نویسنده امریکایی «ولف» کتابی موسوم به «افغانستان» در صفحه ۴۵۸ می نویسد:

«انگلیس ها قواعد بازی را خود شان طرح نموده بودند و صرف عملی کردن آن بدوش نادر و برادرانش گذاشته شده بود». که باید مطابق نقشه استاد، قدم به قدم و مرحله به مرحله مورد اجراء گذاشته میشد. همانست که هاشم در سمت مشرقی و نادر و شاه ولی به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۲۹ در سمت جنوبی قدم به خاک افغانستان گذاشتند. نکته دلچسپ اینست که به شهادت اسناد محرمانه دولت برتانیه، اولین شرطیکه مردم مهمند در جرگه لالپوره به هاشم پیش نمودند، آن بود که باید مساعی او و برادرانش اعاده پاشاهی امان الله خان باشد و الا آنها برای همکاری با ایشان آماده نخواهند بود که در این نظر به نمایندگان هردو قبیله «بابری» و «حواجی» هردو متفق الرأی بودند و طبیعی است که از همین وقت و در همینجا شانس کامیابی هاشم رو به ضعف گذاشت و زمانیکه به شنواری ها رو آورد، آنها نیز در جرگه «اچین» برخلاف انتظار عین شرط را تکرار نمودند که این تغییر عقیده قبایل در راپور رسمی ۱۴ مارچ ۱۹۲۹ چیف کمشنر صوبه سرحد که به حکومت مرکزی هند فرستاده و امروز جزء آرشیف ملی هند است، بوضوح منعکس میباشد.

ولی، این تغییر نظر قبایل آنها در چنین فرصت کوتاهی اگرچه بظاهر یک امر عجیب و غیر عادی معلوم میشود، لیکن حقیقت اینست که چون از اول هم مردمان قبایل از روی سادگی و بی خبری تحت تاثیر علماء سوء ملک ها و خوانین و سرداران فاسد و وابسته استعمار خارجی که در رأس آنها شرارت پیشگان نامی از قبیل: لارنس، یا پیرکرم شاه و

عبدالواحد شنواری با «مستر وید» و «سردار محمد عمر» پسر سردار محمد ایوب خان و امثال آنها قرار داشتند، واقع شده بودند.

اکنون همینکه آن مبلغین و تأثرات شوم آنها از صحنه خارج گردیدند افراد معصوم قبایل با مشاهده نتایج اعمال خود که با روی کار آمدن حبیب الله کلکانی و دار دسته او و حرکات و رفتار وحشیانه آنها خویتر نمایان شد، متوجه حقیقت و فریب خوردن خود گردیده و اینک عکس العمل نورمال آنها همین طرفداری از امان الله خان بود و چون حسن کرده بودند که نادر و برادرانش بدون ارتباط با امان الله خان وارد صحنه گردیده اند، اشتباه آنها بیشتر شده بود.

عجیب تر اینکه همان ملک محمد علم و ملک محمد افضل که چارماه پیش بانی بغاوت شنوار بودند، اکنون هاشم را ناکام و مأیوس درعلاقه خود بیرون کردند. اما شانس موفقیت هاشم با خوگیانی ها هم از این بهتر نبود، ولی چون منطقه آنها بکابل قریب بود، هاشم با جمع آوری که کرده بود، خود را به هدف نزدیک میدید. لیکن همینکه قوای حبیب الله از کابل حرکت کرد، ملک های خوگیانی او را ترک و به قوای غالب پیوستند و قوای هاشم مثل قوای والی علی احمد از هم پاشیده خود او در ظرف کمتر از یکماه از همان راهیکه آمده بود، دوباره بخاک تحت اداره انگلیس داخل شد و هرچه خودش می خواست نزد برادران خود به سمت جنوبی برود، لیکن انگلیس ها وی را به کوئته فرستادند که اینهم بطوریکه دیده خواهد شد بر طبق پیش بینی دورانیشان آنها بوده است. زیرا درماه های آینده مقارن حمله نادر به کابل، مردم اچکزایی علیه قوای حبیب الله قیام نموده، شهر قندهار را پس از چند روز محاصره از عبدالقدیر خان کوهستانی نایب الحکومه حبیب الله تسلیم گرفتند و بیرق امان الله خان را بر فراز کنگره شهر بلند کردند، درین وقت انگلیس ها هاشم را

بدون معطلی بسرحد رسانیدند و او به کمک يك عده خوانین و تاجران قندهار به صورت فوری خود را بحیث نماینده نادر به قندهار رسانیده با شایع کردن خبر فتح کابل، مهردل را به چال و فریب و وعده وزارت باخود به کابل آورد تا لااقل در عملیات «نجات وطن» که در حقیقت نجات از دست دزدان و تسلیم به وطن فروشان بود، بی سهم نموده باشد. چنانچه يك شاعر کابلی در قصیده مشهوری که به مناسبت فتح کابل سروده در باره هاشم چون وصف دیگری نیافته بود لاجرم باین مصرع اکتفاء نموده بود...

بر سر «طرح» سخن محمد هاشم خان رسید...

اما نادر قبل از داخل شدن به خاک افغانستان با دوست قدیمی خود «ریچرد میکائیکی»^(۱) مستشار سابق سفارت انگلیسی در کابل که درین وقت وظیفه حساس «پولتیکل ایجنت» علاقه کرم را به عهده داشت، ملاقات نموده و میکائیکی راجع به جریانات اخیر و اوضاع فعلی قبایل باو معلومات داده و ضمناً طرز العملی را که باید اتخاذ نماید برایش خاطر نشان نمود، درین قسمت میکائیکی نظریه همفریز را که گفته بود باید نادر پیش از هر اقدامی يك جرگه قبایلی را جمع نموده و در آن پالیسی مورد نظر خود را طرح و مقام قبایل را به همکاری باخود دعوت نماید تایید کرد.

از طرف دیگر شاه محمود که قبلاً با دعوت نامه حبیب الله چهارصد پوند طلایی به قسم پیشکش به سمت جنوبی فرستاده شده بود نزد نادر رسید و احوال کابل و نتیجه تماس های خود را با قبایل در عرض راه به اطلاع برادر رسانید او اطمینان داد که «به جز عده محدودی از احمد زایی ها و برخی از اهالی لوگر و مردم شیعه باقی همه قبایل و اقوام جنوبی طرفدار آنها میباشند»

(۱) همین شخص بعد از پادشاهی نادر بمعرض همفریز بحیث وزیر مختار برتانیه در کابل تعیین شد.

نادر بعد از گرفتن این هدایات و معلومات به مشوره برادران خود پلان عملیات را ترتیب داد و اولین اقدام او فرستادن شاه محمود برای جمع آوری نمایندگان قبایل جهت تشکیل جرگه قومی در گردیز بود و خودش با شاه ولی در علی خیل جاجی مرکز گرفت و به ارسال نامه ها و اعلانات چاپی برای رؤسای قبایل و دید و بازدید با سران و ملکان قومی مشغول شد. شخص دیگری که درین وقت نزد او آمد، ایم ای حکیم بود که قبلاً بحیث رابط بین او و مامورین انگلیس معرفی شده بود، به طوریکه در اوراق محرمانه دولت برتانیه به مشاهده می رسید، نامبرده مبلغ زیادی از پول حکومت افغانستان را که در دوره امان الله خان برای خریداری های حکومتی توسط «ابتر» تاجر آلمانی مقیم کابل به پشاور انتقال داده شده بود، بحیث نماینده ابتر در اختیار خود داشت.

و اینک به هدایت «ولتن» چیف کمشنر پشاور از موجودیت این مبلغ به نادر اطمینان داد و نادر که در قدم اول به اسلحه، مخصوصاً تفنگ و کارتوس ضرورت زیاد حس میکرد، از او خواهش نمود تا با پول مذکور از تفنگ های انگلیسی که از آغاز بغاوت شنوار در «لوارگی» و دیگر علاقه های دره خیبیر به تعداد زیاد و به نرخ نازل از طرف خود انگلیس ها برای مسلح ساختن قبایل علیه امان الله خان به فروش گذاشته شده بود، خریداری و به زودی ارسال نماید. نادر عین خواهش را از میرزا عبدالحکیم وکیل التجار پشاور نیز نموده بود تا از پول های حکومت افغانستان برایش اسلحه خریداری و ارسال نماید، لیکن میرزا عبدالحکیم که از عزایم او خیر داشت، از قبول این خواهش او انکار ورزیده بود.

بنا برآن چون از این طرف مایوس شده توسط صاحب زاده شیخ محمد صادق که او هم بحیث قاصد معتمد برایش معرفی شده بود، مکتوبی برای همفریز که هنوز در پشاور بود فرستاده مطالبه پول نمود.

نادر درین مکتوب که در اسناد محرمانه دولت برتانیه موجود است، عجالتاً دولت کلداری را ظاهراً بنام قرض مطالبه نموده بود و علاوه کرده بود که خواه آنرا بصیغه شخصی به اعتبار خودش بدهند و خواه به اعتبار حکومت افغانستان فرقی نمیکند گویا نادر از همین وقت خود را زمامدار آینده افغانستان تلقی نموده و پول های حکومت افغانستان را از آن خود می دانست و هم بنام حکومت افغانستان از انگلیس ها مطالبه پول می نمود.

بهر صورت، پس از چند روز مقدمات جرگه قومی فراهم گردید و نادر و شاه ولی برای اشتراک در آن جانب گردیز حرکت کردند و از طرف غوث الدین پسر جانناده احمد زایی که او هم به شهادت اسناد محرمانه از وابستگان دیرینه انگلیسها، ولی شخص پر ادعا و ماجراجویی بود، استقبال گردیدند. لیکن دو روز بعد همینکه جرگه افتتاح شد، برخلاف انتظار قبایل خوست که شاه محمود از طرفداری آنها به نادر اطمینان داده بود و بعضی از غلزایی ها طرفداری خود را از امان الله خان اظهار نمودند که این موضوع نیز در راپور تاریخی ۱۴ مارچ کمیشنر صوبه سرحد عنوانی حکومت هند از قول نماینده ای که در جرگه حاضر بود، به وضاحت ذکر شده است. از این گذشته همین اشخاص به جرگه پیشنهاد کردند که چون امان الله خان فعلاً در غزنی میباشد یک وفد مرکب از نمایندگان تمام اقوام نزد او اعزام گردد که این موقف منفی و غیر منتظر قبایل خوست و مخصوصاً نظریه اعزام هیات به غزنی که تمام نقشه ها و امید واری های نادر و همدستانش را نقش بر آب میگرددانید، چنان نادر را برافروخته ساخت که فی المجلس علناً برخلاف امان الله خان موضع گیری نموده و مخصوصاً از شورش ملای لنگ و کشته شدن عده زیاد سران منگل و دیگر قبایل جنوبی توسط امان الله خان یادآوری نمود، اما این حرکت به

جای آنکه روحیه مجلس را تغییر بدهد، برخلاف موجب تولید تشنج شدید گردید و عده از اشتراک کنندگان مجلس را برسم اعتراض ترک کردند و جرگه بدون اتخاذ تصمیم درین هرجومرج کلی پایان یافت.

و نتیجه آن شد که فردای آن عناصر مخالف که غوث الدین هم به آنها پیوسته بود، بر بالا حصار گردیز که محل اقامت نادر و طرفدارانش بود، حمله نمودند و آنها با سراسیمه گی و بی ترتیبی زیاد به کمک عبدالغنی گردیزی از یک دروازه فرعی فرار کردند و خود را دوباره به علی خیل رسانیدند.

عامل مهم تغییر موقف غوث الدین، رسیدن فرامین امان الله خان بود که در همین وقت توسط میرزا فقیر احمد خان رئیس جنگلات بنام او دیگر سران اقوام جنوبی مواصلت کرده بود، ولی بانی و محرک اصلی این واقعه محمد صدیق فرقه مشر قوماندان عسکری سمت جنوبی و برادر شیرجان وزیر دربار حبیب الله کلکانی بود که تا اینوقت به امان الله خان وفادار مانده بود و چون اکنون یقین حاصل کرد که نادر برخلاف امان الله خان و برای شخص خود کار میکند، علیه او قیام نمود و بزودی به کابل رفت و به برادران خود پیوست و تا مرحله اخیر به مقابل نادر می جنگید. چنانچه در یکی از محاربات یک پای خود را هم از دست داد، ولی باز هم تا روز آخر از فعالیت دست نکشید.

از طرف دیگر شاه محمود که برای جلوگیری از پیشقدمی قوای حبیب الله به معیت جانباز چرخنی به طرف لوگر اعزام شده بود، نیز با شکست مواجه گردیده عقب نشینی کرد. از اثر این واقعات نامساعد، نادر درک نمود که برخلاف آنچه در اول تصور کرده بود، پشتیبانی قبایل داخلی از او به آن اندازه ای نیست که به تنهایی و بدون کمک مؤثر دولت برتانیه کامیابی وی را به مقابل حریف خطرناکی چون حبیب الله تأمین

کرده بتواند. از این رو از يك طرف شاه ولی را نزد حضرت فضل عمر مجددی که تازه از هند برگشته و در ارگون مرکز گرفته مشغول جمع آوری قوا بود، جهت اخذ کمک مخصوصاً جلوگیری از پیوستن غلزایی ها به امان الله خان اعزام نمود، که رویداد آن در کتاب «یادداشت های من» به تفصیل ذکر شده است. در عین زمان حاجی محمد اکبر یوسفی قونسل سابق بمبئی را با مکتوب مفصلی عنوانی «دینس بری» سکرتر امور خارجه حکومت هند که با حاجی موصوف سابقه شناسایی داشت، به سمله فرستاد و نامه خصوصی هم بدست او بنام همفریز داد تا در رساندن مکتوب و اجرای مطالباتش مساعدت نماید.

نادر درین نامه محرمانه تاریخی ۱۸ سپتمبر ۱۹۲۹ «مطابق ۲۷ سنبله ۱۳۰۸» که بنام سند شماره «اف ۴۰» مربوط امور خارجی سال ۱۹۲۹ در آرشیف ملی هند موجود است، چنین اظهار میکند:

«اگر حکومت هند به قبایل آنطرف سرحد اجازه ندهد که به او کمک و معاونت نمایند، هرگز کامیاب نخواهد شد و افغانستان دچار هرج و مرج و تباهی خواهد گردید. به طوریکه حاجی محمد اکبرخان جریانات را به صورت مفصل بشما شرح خواهد داد. به وجود آمدن يك حکومت قوی و مستقر در افغانستان سراسر به مفاد دولت برتانیه بوده منجمله امتیازات ذیل را برای شما تأمین خواهد کرد:

۱- روابط نزدیکتر بین افغانستان و برتانیه.

۲- تقلیل نفوذ روسیه.

۳- جلوگیری از تبلیغات اشغال انگیز و مخالفانه در هند.

۴- ساختمان خط آهن چمن قندهار و هرات، کابل توسط دولت برتانیه.

۵- روابط با قبایل سرحد بترتیبی تنیم خواهد شد که برای دولت برتانیه مساعد باشد.

۶- افغانستان باوصف استقلال (!) کمک مالی برتانیه را مثل پیش قبول خواهد کرد.

باین صورت بود که نادر موافقه دولت برتانیه را برای بکار انداختن قبایل ماورای سرحد حاصل و به کمک آنها به فتح کابل مؤفق گردید، زیرا به طوری که درنامه محرمانه خود عنوانی حکومت هند به صراحت اعتراف کرده بود، بدون کمک مؤثر و مستقیم آن دولت یعنی استعمال لشکر های مجهز قبایل و وزیر و مسعود تحت اداره حکومت هند از پشتیبانی قبایل داخلی به کلی مأیوس گردیده بود و کامیابی خود را به مقابل حبیب الله کلکانی ناممکن میدید.

بلی، به طوری که از الفاظ مکتوب و پیشنهادات او بر می آید نادرخان امتیازات از انگلیس ها بدست آورده بود، و از همین جهت خودش و اخلاف او تا روز بیرون رفتن انگلیس ها از خاک هند، که مدت بیست سال دیگر را در برگرفت نتوانستند خود را از زیر نفوذ و سلطه دولت برتانیه خارج سازند، بلکه هر قسم دولت برتانیه می خواست چه درسیاست خارجی و چه در امور داخلی کشور ولو که به ضرر مملکت و بر ضد منافع ملت افغانستان می بود، بدون چون و چرا به همان قرار رفتار میکردند.

خلاصه پس از این توافق که البته برای حفظ ظواهر بایستی مخفی نگه داشته میشد و دولت برتانیه رسماً به سیاست غیر جانبداری نام نهاد خود در امور داخلی افغانستان ادامه میداد و برای فریب دادن عقاید عامه داخلی و خارجی نمایندگان آن درظاهر قبایل را از داخل شدن به خاک افغانستان زبانی منع میکردند، لیکن درعمل لشکر های وزیر و مسعود

که تعداد شان به ده هزار نفر میرسید، در زیر نظر مامورین انگلیس توسط مولوی الله نواز ملتانی نماینده خاص نادر با پول واسلحه ایکه از منابع انگلیس فراهم میگردد، در سرتاسر وزیرستان جمع آوری و تجهیز و به طور علنی به داخل افغانستان سوق می گردید.

قابل دقت است که در وقت شورش شنوار، دولت برتانیه برای ممانعت مهمند ها از داخل شدن به خاک افغانستان به طرفداری امان الله خان، متوسل به بمباردمان هوایی گردیدند، ولی اکنون به ممانعت زبانی و ظاهری اکتفاء نموده در هدایت نامه رسمی حکومت هند به مامورین سرحدی تأکید بعمل آمده بود که «نظر به حساسیت موقع ازهر قسم اقدام عملی برای جلوگیری لشکرهای قبایلی جداً خودداری شود».

این بود معنی سیاست جانب داری دولت برتانیه که شش ماه قبل از طرف وزیر خارجه آن کشور در پارلمان اعلان گردیده بود...

از این طرف نادر در علی خیل با انتظار ورود لشکرهای قبایلی، نقشه حمله برکابل را ترتیب می نمود و شاه ولی و شاه محمود بالنوبه در مدخل دره لوگر به حالت تدافعی اخذ موقع نموده به دفع حملات روز افزون قوای حبیب الله می پرداختند. در همین وقت بود که امین جان برادر امان الله خان که در هزاره جات مانده بود، با بدرقه مردم هزاره از طریق بیراهه به علی خیل رسیده با نادر ملاقات کرد و نادر به او توصیه کرد که از نظر حفظ جان خودش بهتر است بدون معطلی از افغانستان خارج شود و در آن صورت او به حکومت هند سفارش خواهد کرد تا برایش جای و معاش مناسبی تعیین نماید تا اینکه اوضاع افغانستان روشن شود، لیکن در عمل به مامورین انگلیس پیغام فرستاد تا بلافاصله او را با عبدالحکیم خان وکیل التجار پشاور که اکنون علناً برخلاف نادر به تبلیغات و افشاگری شروع نموده و بذریعه اعلانات چاپی او را خاین و آله

دست انگلیس ها و دشمن افغانها معرفی مینمود، تحت الحفظ به رنگون تبعید نمایند.

در عین زمان همینکه ترتیبات و آمادگی های حمله برکابل به پایه تکمیل رسید، لشکرهای قبایلی باجوش و خروش زیاد داخل صحنه گردیده و در ظرف چند روز قوای حبیب الله را در چندین محاذ هزیمت دادند و آنوقت بود که شاه ولی در رأس یکی از این لشکرها اولتر از طریق چهارآسیاب خود را به کابل رسانیده لقب «فاتح کابل» را به خود اختصاص داد و شاه محمود که به قیادت لشکر دوم از سمت دیگر قوای شکست خورده حبیب الله را تعقیب مینمود، فردای آن از طریق ریشخور و دارالامان به کابل رسید و روز بعد خود نادر پس از حصول اطمینان از اشغال کابل و فرار حبیب الله بطرف کوهستان از عقب آنها به چهلستون مواصلت کرد و فردای آن فاتحانه داخل کابل گردید و در محله باغ علی مردان که يك زمان جایگاه جد اعلی او سردار سلطان محمد خان طلائی بود، فرود آمد و در آنجا به مشوره اقوام نزدیک خود که درین آنها چند تن از وابستگان نزدیک دستگاه استعمار امثال شیراحمد زکریا و فیض محمد زکریا نیز شامل بودند. ترتیبات مجلس مشورتی انتخاب شاه آینده را که در حقیقت مراسم تاج پوشی خودش بود، اتخاذ نمود و بالاخره در خلال يك صحنه آرایبی مضحك و ساختگی که بروز ۲۴ میزان ۱۳۰۸ مطابق ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ در تالار سلام خانه عام با حضور عده محدودی از اشخاص دست چین و رؤسای قبایل معیبتی خودش صورت گرفت، این کاندید مطلوب و انتخاب شده دولت برتانیه که بیش از پیش نایب السلطنه هند او را مهره برنده لقب داده بود.

برخلاف وعده های صریحی که در ضمن خطابه های مکرر و اغلامیه های چاپی منتشره خود به مردم افغانستان داده بود، بدون اطلاع و

موافقه مردم افغانستان در همان جلسه بشکل دسیسه آمیز و به صورت غیر قانونی من غیرالاستحقاق خود را پادشاه افغانستان اعلان کرد...

انگلیس ها براساس وعده و موافقه قبلی بزودی مبلغ يك كرور كلدار بحیث پاداش باو اعطاء نمودند که بموجب خواهش خودش که در اسناد محرمانه دولت برتانیه ذکر شده است به صورت هدیه شخصی به حساب خصوصی خود او به پوند استرلینگ دربانك انگلستان انتقال داده شد. همفریز دوست و همکار قدیمی او که اکنون او هم در ازای همین خدمات برجسته خود بحیث کمشنر عالی انگلستان در عراق عز تقرر حاصل کرده بود در تزئید مبلغ حق العمل از هفت لك كلدار به يك كرور حق دوستی و قدرشناسی خود را یکبار دیگر باثبات رسانید^(۱)

اما مصارف مجموعی انگلستان برای برانداختن رژیم مترقی امان الله خان تا زمان روی کار آمدن رژیم ارتجاعی وضد ملی و دست نشانده نادر برطبق اسناد و نشرات مؤثق همان وقت که در آرشیف ملی هند موجود است جمعاً به سه کرور و شش صد هزار کلدار بالغ گردیده بود. درحالیکه افغانها درین حرکت ناآگاهانه ارتجاعی که سراسر به زیان خود شان و به نفع استعمار و امپریالیزم خارجی و ارتجاع سیاه داخلی روی کار آمده بود، هزاران جوان رشید و ملیون ها پول و ثروت خود... و از همه گذشته بهترین فرصت مساعدی که برای انکشاف مملکت میسر گردیده بود، بی جهت و به رایگان ازدست دادند...

اما مردم افغانستان با اینکه از ظلم و بیدادهای حبیب الله بستوه آمده بودند بازهم از پادشاهی توطئه آمیز نادر که از همان لحظه اول با

(۱) ملاحظه شود تلگرام شماره «۶۹۶» تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۹ حکومت ولایت سرحد عثمانی حکومت مرکزی هند و سند شماره «۱۷۸» الف مربوط امور خارجی سال ۱۹۲۹ که هردو در آرشیف ملی در دهلی جدید موجود است.

تقلب و فریب کاری آغاز یافته بود به خوشی استقبال نکردند، بلکه از روز نخست به مقابل آن يك وضع شك و تردد از خود نشان دادند که بعد از اعلان کابینه و شناخته شدن چهره های معلوم الحال آن و مخصوصاً نشر خط مشی ارتجاعی او که تمام ثمرات دوره ده ساله نهضت امانیه را يك قدم از بین برده و افغانستان را نیم قرن به عقب میراند، این شك و تردید به مخالفت و ضدیت مبدل گردید و صدای اعتراض و احتجاج از هر گوشه مملکت خصوصاً حلقه های روشنفکر بلند شد و آوازه آن توسط مطبوعات خارجی در دنیا منعکس گردید. بخصوص سیاست خارجی ضعیف و يك جانبه و تسلیم جویانه او به مقابل انگلیس، دشمن تاریخی افغانها، احساسات مردم غیور افغانستان را به شدت تکان داد و آنها را وادار به قیام و اقدام نمود، که بزودی شكل يك مبارزه ملی و همه جانبه را به خود گرفت و به نادر و حامیان او نشان داد که ملت افغانستان همانطور که در عصر شاه شجاع و یعقوب خان به اثبات رسانده اند، هرگز آزادی و استقلال و شرف ملی خود را مورد معامله قرار نمی دهند و نه تنها به مقابل نفوذ بیگانه بلکه در برابر عناصر وطن فروش داخلی نیز تا پای مرگ مبارزه می نمایند. همان بود که در طول چهارسال پادشاهی بدفجرام نادر نه مردم باغیرت افغانستان از مبارزه با او دست کشیدند و نه او از هیچگونه قساوت و اعمال وحشیانه در مقابل وطن پرستان خودداری کرد، این يك مسابقه عجیب مرگ و زندگی بود که کمتر نظیر آن را در تاریخ ملل می توان سراغ کرد، خلق های افغانستان از هر طبقه و هر قوم و قبیله چه به صورت انفرادی و چه بطور دسته جمعی و قبیلوی و ستمی با دست خالی اما با روحیه شکست ناپذیری هم علیه پادشاه هست نشانده غیر، قیام و مبارزه می کردند و آن زمامدار تحمیلی و بیرحم هم بکمال شدت و سنگدلی و با تمام وسایلی که در دست داشت، آنها را

سرکوب و سر به نیست مینمود... اما باز هم مجادله دوام داشت... به مقابل هر ضربت او چندین ضربت کاری از طرف ملت وارد میشد، اگر او بکتن از وطن پرستان را تیر باران میکرد، وطن پرست دیگری در خارج کشور برادرش را بضرب گلوله از پا در می آورد... هرگاه جمعی از ترقی خواهان را بدار میکشید، جوان دیگری چند تن از کارکنان سفارت انگلیس را که در نظر مردم بحیث حامی و مشوق او در اعمال وحشت بارش تلقی میشدند، هلاک می ساخت...

خلاصه در اثر پیکار خونین و غیر مساوی و پایان ناپذیر صدها تن از روشنفکران و هزاران نفر از خلق های بیگناه افغانستان اعم از پشتون، تاجیک، اوزبک، هزاره، ترکمن و نورستانی و... با انواع مختلف بدست جلادان نادری جانهای عزیز خود را ازدست دادند، اما غلبه آخری از ملت بود... اگرچه این پیکار آشتی ناپذیر چارسال وقت گرفت، لیکن سرانجام نادر غدار به ضرب گلوله يك جوان با درد و وطن پرست دريك چشم زدن به اسفل السافلین فرستاده شد و این لکه ننگین از دامان پاك وطن زدوده گردید.

ولی چهل و پنج سال دیگر طول کشید تا بالاخره سرنوشت مملکت و زندگی خلق های شریف افغانستان از چنگ زالومانند بقایای این خانواده ستمگر نجات یابد. (و این انقلاب...) و ما اعمال ننگین آنها را برای داوری به دادگاه بی امان تاریخ حواله می نمایم...

بقول شاعر:

به يك گردش چرخ نیلوفری

نه نادر بجا ماند و نه نادری

مأخذ

۱- حد اوراق محرمانه مربوط به سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۱.

۲- **تیس و یکورد** (ثبت اسناد وزارت هند) بابت سالهای

۱۸۵۸-۱۸۵۹.

۳- **افغانستان اثر مادام استیوارت امریکایی.**

۴- **افغانستان اثر ان بیگرو و مارشال قضایی انگلیس ایرلاچین، چاپ**

۱۸۸۸.

۵- **افغانستان اثر پروفیسر دوپری امریکایی.**

۶- **امان الله خان پادشاه سابق افغانستان اثر وایلد راپلد انگلیسی.**

۷- **تفتشاش در افغانستان اثر مادام وپولیس فرانسوی.**

۸- **افغانستان در آتش اثر کلونل پریماکوف روسی ترجمه محمد صدیق طرزی.**

۹- **زندگی من از رهنی تا پادشاهی شرح حال حبیب الله کلکانی بقلم**

خودش (اغلباً اقبال علی شاه) چاپ لندن.

۱۰- **افغانستان در مسیر تاریخ اثر میرغلام محمد غبار.**

۱۱- **بحران و نجات اثر غلام محی الدین انیس.**

۱۲- **سفرهای امان الله خان نسخه قلمی نوشته علی احمد شالیزی.**

۱۳- **کلکسیون امان الله خان از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳.**

۱۴- **کلکسیون حبیب الاسلام سال ۱۳۰۷.**

۱۵- **مصاحبه با اشخاصیکه شاهد واقعات بودند، ویا خود شان هم در آن**

واقعات نقش را اجرا نموده اند.